

سلام

به مناسبت سال نجوم

ناصر نادری

# زیبایی‌های آسمان

(فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی و زمین‌شناسی) و برخی شاخه‌های مهندسی است.

پس از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی و به ویژه در دهه‌ی گذشته، اخترشناسان ایرانی به موفقیت‌های قابل توجهی دست یافته‌اند. همچون رکوردهای سن و جدایی ماه که در ارتقای جایگاه نجوم ایران در عرصه‌ی بین‌المللی تأثیر فراوان داشت.

در ضمن، برای نخستین بار گروه دانش‌آموزی ایران در هشتمین «المپیاد جهانی نجوم» در سال ۱۳۸۲ شرکت کرد و اعضای این گروه، موفق به کسب جایزه‌ی سوم شدند. در سال ۱۳۸۶ نیز، گروه دانش‌آموزان ایران در المپیاد جهانی نجوم با کسب سه مدال طلا و پنج نقره، رتبه‌ی اول جهان را احراز کرد. جالب‌تر این که در سال ۱۳۸۸، بار دیگر گروه دانش‌آموزان ایران در سومین المپیاد جهانی نجوم و اخترفیزیک - که در کشور ایران برگزار شد - با کسب چهار مدال طلا، چهار مدال نقره و یک مدال برنز، به قله‌ی افتخار (رتبه‌ی اول جهان) دست یافت.

با آن که یونسکو، سال ۲۰۰۹ را سال نجوم نامیده بود، اما دغدغه و شوق درک زیبایی‌های آسمان، همواره در درون انسان‌ها بوده و خواهد بود.

یکی از بخش‌های درخشان تاریخ علم ایران، «تاریخ نجوم» است. براساس شواهد باقی‌مانده، ایرانیان باستان از دانش اخترشناسی بهره‌مند بودند و به رصد پدیده‌های نجومی می‌پرداختند.

با ظهور دین اسلام و تشویق متون دینی به شناخت رازهای آسمان، فعالیت اخترشناسان ایرانی در دوره‌های اسلامی، بیشتر از گذشته شد؛ به نحوی که بزرگ‌ترین اخترشناسان مسلمان، از سرزمین ایران برخاستند.

میراث علمی مسلمانان، نسل به نسل منتقل شد و اگرچه متأسفانه در قرن‌های پس از دوران طلایی (قرن چهارم هجری به بعد)، به دلایل اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی، رشد علم به رکود و ضعف گرایید، اما همواره دانشمندان ایرانی در سطح مناسب و حرفه‌ای به فعالیت‌های پژوهشی در حوزه‌ی نجوم پرداخته‌اند.

بانگاهی به نقش ایرانیان در دستاوردهای دانش امروز نجوم، ارزش استعدادها و اراده‌های سترگ آنان، بیشتر نمایان می‌شود. اهمیت این موضوع هنگامی محقق تر می‌شود که بدانید: لازمه‌ی رشد دانش اخترشناسی، تسلط بر رشته‌های علوم پایه

### شنبه ۱۵ اسفند، روز درختکاری

#### آسمان با خجالت چند

#### نقطه چین گذاشت..

بهار نزدیک است و تو قهر کردهای! وقتی تو غمگینی، من درخت می‌شوم. درختی که تمام پرندۀ‌های دنیا تنهایش گذاشته‌اند و رفته‌اند و پر شده است از لانه‌های خشک و خالی! و جا مانده است در یک پاییز بی‌انتها. وقتی تو غمگینی، دیوار می‌شوی و من باید به یک دیوار سرد و سیمانی تکیه بدهم. دلم برای نشستن پرندۀ‌ها لابه‌لای شاخه‌ایم تنگ شده است.

خدا کند یادت نرفته باشد که عید نزدیک است. خدا کند یادت نرفته باشد که باید ماهی قرمز بخریم. خدا کند که مثل خاله پیرزن تو قصه‌ها

این روزها  
که می‌آید

مژگان بابامرندي



است. ببین، الان است که دوباره تمام شاخه‌های درخت‌ها پر از قطره‌های نقره‌ای باران شود. الان است که تمام درخت‌ها برق بزنند و به تو ثابت شود که آن‌ها آسمانی هستند. بیا و دلت را آسمانی کن. بیا و تو هم یک درخت شو. فکر کن اگر همه‌ی آدم‌ها یک درخت بودند، اگر همه‌ی منتظر رسیدن پرندۀ‌های از کوچ برگشته بودند، اگر دل همه‌ی پر از لانه‌ی می‌شد، اگر همه‌ی فقط سر به آسمان داشتند و با بانگ آسمان می‌خوابیدند و بیدار می‌شدند و زندگی می‌کردند، ما چه دنیایی داشتیم...

**حالا من یک درختم، منتظر باران! همه‌اش هم چشم به خدا دارم. خدایا...**

خواب نمانی.

یک سؤال: هیچ می‌دانی که

عمونوروز عاشق درخت‌هاست؟

این یادت نزود که دیوارها آسمانی نیستند و درخت‌ها آسمانی‌اند.

ببین، به این درخت‌های دم در

خانه‌مان نگاه کن. هر کدامشان تاریخ

یک سال را دارند. اگر پدربرزگ

این‌ها را نمی‌کاشت، دم در خانه‌ی

ما با بقیه‌ی خانه‌های محله‌مان چه

فرقی داشت؟ همه‌ی می‌گویند که دم

در خانه‌ی ما یک جنگل کوچک

است و من هم شده‌ام یک درخت

چشم به راه تو.

بد نیست که گاهی مثل درخت‌ها

به آسمان نگاه کنی. ببین، آسمان

ابری و گرفته و خاکستری شده

چهارشنبه ۱۹ اسفند، ۲۰۱ هجری،

روز ورود حضرت معصومه به قم

### صفی با مروارید درونش

امام نامه‌ای به خواهرش فاطمه نوشته. و از او خواست تا نزد او بیاید. کاروان فاطمه پس از گذشتن از ارتفاعات سخره‌ای، به بیابان «تجد»، و بعد به کوفه رسید و سپس به سوی همدان رسپار شد. این کاروان، ۲۲ نفر علوی با خود داشت. کاروان سالاران، فاطمه و برادرانش هارون، فضل، عطف و قاسم بودند. کاروان در هر شهر و آبادی که می‌ایستاد، فاطمه از شکوه علی می‌گفت. کاروان به نزدیکی ساوه رسید. دستوراتی که از مرو می‌رسیدند، قاطع و واضح بودند: «بستن راه بر علویانی که آهنگ خراسان را داشتند.»

آن‌چه انتظار می‌رفت، رخ داد. گروهی از مردان مسلح حکومتی با علویان رویه رو شدند.

فاطمه غمگینانه به قتلگاه برادرانش می‌نگریست، قتلگاه هارون، قاسم، عطف، فضل و برخی از برادرزادگانش. قتلگاه تابلویی از کربلا بود. فاطمه، خود را بر آن زمین گلگون افکند. چون چشم گشود، خوبیش را در آغوش بانوانی سوگوار یافت. خورشید غروب کرده بود و آواز اندوه‌گین اذانی از دور دست شنیده می‌شد: «شهدان محمد رسول الله».»

فاطمه پرسید: «یا جد! کجایی تا ببینی بر فرزندات چه می‌گذرد؟» چون خواست برای نماز برخیزد، پیکر رنجورش نتوانست روح بزرگش را تاب آورد؛ روحی را که در آستانه‌ی کوچ بود. کوچ به سرزمینی دور از شوربختی‌های زمین و تبهکاری‌های آدمی. اینک، دختری ۲۸ ساله، تنها در میان جاده‌ی مدینه و مرو ایستاده بود. در خاطرش احادیث شعله‌ور شدند که در کودکی و جوانی شنیده

– مرا به قم ببرید.  
هنوز کاروان کوچک به کوه نمک آشیانه‌ی آل احمد و پناهگاه شیعیان آن است.»

و برادرش فرموده بود: «هرگاه آشوب‌ها، شهرها را در برگرفتند به قم و حومه‌اش بروید. بلاز آن جا دور است.»

موسی بن خزرج اشعری، پیرمردی عرب بود که در جوانی، احادیثی از صادق آل محمد (ص) شنیده بود؛ احادیثی شبهیه پیش‌گویی. اشک در چشمان او، همه چیز را بلور و مرواریدهای پراکنده نشان می‌داد. این اشک‌ها از چه بودند؟ اشک‌های غم یا شادی؟ شادی از ورود دختر

و شنید که از جدش صادق آل محمد نقل کرده‌اند: «خاک قم مقدس است. مردمش از ما هستند و ما نیز از آنانیم. کسی قصد بدرفتاری با آن‌ها را نمی‌کند و اگر کرد، کیفرش را سریع می‌بیند. تا هنگام که قمی‌ها به برادرانشان خیانت نورزنند، همواره



پیامبر یا اندوه از سرنوشت فرزندان پیامبر؟  
از دور دست توده‌ای محو آشکار شد؛ اندک‌اندک شتران، بسان زورق‌هایی که آرام به سوی ساحل ره می‌سپارند، پیش می‌آمدند. دخترکی شادمان بانگ زد: «فاطمه آمد»

اشعری، افسار شتر فاطمه را گرفت تا او را به خانه‌ی خود رهنمون شود. فاطمه وارد آن شهر کوچک شد تا نام آن را وارد تاریخ کند. تا آن شهر، صدفی شود با مرواریدی در درونش.

چنین است. اگر خیانت ورزند، آفریدگار تبهکاران را بر آنان چیره می‌گردداند.» در دل فاطمه، نوری آسمانی روشن شد و کلام جدش صادق (ص) در ذهنش این چنین درخشید: «حرم ما قم است و به زودی دختری از فرزندانم که نامش فاطمه است، در آن جا به خاک سپرده می‌شود.» از این‌رو، فاطمه که چشمانش از اندوه‌ی آسمانی می‌درخشید، پرسید: «تا قم چند فرسخ راه است؟»

– چهل.

نگاه دلش از امید به برادر روشن شد.

## گزارش

محسن وزیری ثانی  
عکس: غلام رضا بهرامی

### اشاره

سومین «المپیاد جهانی نجوم و اختر فیزیک» (IOAA)، از تاریخ ۲۵ مهرماه تا ۴ آبان ماه امسال با حضور ۲۰ تیم دانشآموزی از کشورهای اسلواکی، اندونزی، اوکراین، بزریل، بلاروس، بنگلادش، بولیوی، تایلند، چین، رومانی، سریلانکا، صربستان، فرانسه، کامبوج، کره جنوبی، لهستان، لیتوانی، هند، یونان و جمهوری اسلامی ایران در تهران برگزار شد. این مسابقات علمی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود. زیرا یونسکو سال ۲۰۰۹ به عنوان «سال جهانی نجوم» اعلام کرد بود. از آن جا که جوانان ایرانی در این رقابت‌ها به مقام اول دست یافته‌اند، می‌توان گفت: «در سال جهانی نجوم، ستارگان جوان ایرانی بسیار خوش درخشیدند.»

# ستارگان در خشیدند!

برگزاری از سومین المپیاد جهانی نجوم و اختر فیزیک - تهران، ۲۵ مهرماه تا ۴ آبان ماه سال ۱۳۹۸

امند ۸۸  
رئیس

منجمان ایرانی، دارا بودن آسمان مناسب بود. هر دانشآموز با استفاده از تلسکوپ هشت اینچی و سایر لوازم خود، به مدت ۳۰ دقیقه (یعنی هر تیم پنج نفره دو ساعت‌ونیم) فرست رصد داشت تا به سؤالاتی که در این زمینه پرسیده می‌شد، پاسخ دهد. این آزمون هم ۱۰ درصد نمره‌ی نهایی را به خود اختصاص می‌داد.

نجومی بود که ۳۰ درصد نمره‌ی کل را به خود اختصاص می‌داد. هر دوی این آزمون‌ها در اردوگاه شهید باهنر تهران برگزار شدند. آزمون سوم تحت عنوان «آزمون رصد»، در مکانی به نام کاروان سرای عباسی دهنمک آزادان در شهرستان گرمسار برگزار شد. هدف از انتخاب این مکان تاریخی، علاوه بر وجود شرایط فیزیکی مناسب برای تجمع کتبی و موضوع آن تحلیل داده‌های

در طول برگزاری سومین المپیاد جهانی نجوم و اختر فیزیک، سه آزمون علمی به عمل آمد. آزمون اول که نظری بود به شکل کتبی برگزار شد و ۱۵ سؤال کوتاه و سه مسئله‌ی تشریحی داشت. این آزمون در حقیقت ۶۰ درصد نمره‌ی کل را شامل می‌شد. آزمون دوم نیز به صورت کتبی و موضوع آن تحلیل داده‌های

### در دومین و سومین المپیاد در سال‌های ۱۹۹۷ و ۱۹۹۸ در روسیه، چهار کشور حضور داشتند.

### میزبان چهارمین المپیاد در سال ۱۹۹۹ اوکراین بود و هفت تیم از کشورهای بلوک شرق در آن حضور یافتند.

### پنجمین تا هفتمین المپیاد از سال ۲۰۰۰ تا سال ۲۰۰۲، به میزبانی روسیه و به ترتیب با حضور

### در هشتمین المپیاد در سال ۲۰۰۳ به میزبانی کشور سوئد،

### المپیاد نجوم و اختر از آغاز تا امروز

«المپیاد جهانی نجوم و اختر فیزیک» (IOAA)، مسابقه‌ای بین‌المللی است که بین دانشآموزان دیبرستانی برگزار می‌شود. اوایل این مسابقه فقط مخصوص دانشآموزان جمهوری‌های اتحاد جماهیر شوروی سابق بود.

اولین المپیاد در سال ۱۹۹۶ میلادی بین دو کشور روسیه و سوئد برگزار شد و از آن به بعد، این المپیاد همه ساله در یکی از کشورهای جهان برگزار شده است.

## همراه با تعدادی از شرکت‌کنندگان

نجوم می‌گوید: «اگرچه ما در کشورمان هند، در دیبرستان برنامه‌ریزی درسی خاصی برای آشنایی با نجوم نداریم، ولی افرادی که علاقه‌مند به این رشته هستند، می‌توانند به صورت خاص آموزش بیینند.»

### تناوت تناوبودی ۱۸ ساله / تایلند

او می‌گوید: «از زمانی که به دیبرستان رفتم، به نجوم و آسمان بسیار علاقه‌مند شدم. این باعث شد که علاوه بر مطالعات درسی در زمینه‌ی علم نجوم و شناخت



ستارگان و سیارات بیشتر وقت بگذارم و سطح مطالعات خود را افزایش بدهم. از این که به ایران آمدم، بسیار خوش‌حالم. تجربه‌ی بسیار خوبی برایم بود.»

### نیلوفر نیلفروشان ۱۸ ساله / ایران

هنگامی که به سراغ او رفتم، بسیار خوش‌حال و با نشاط بود. گفت: «اگرچه مдал طلائی‌گرفتم، ولی کسب مдал نقره هم برای من بسیار بالارزش است. از این که تیم ما در این رقابت سخت و فشرده



### مهرنوش شفیعی‌زاده ۱۸ ساله / ایران

وی دیپلم خود را در رشته‌ی ریاضی - فیزیک با معدل ۱۹/۱۱ دریافت داشت و با سعی و تلاش فراوان توانست یکی از رنگین‌ترین مدال‌های جهانی را به خود اختصاص دهد.

وی از مسئولان ایرانی و همه‌ی دست‌اندر کاران این المپیاد تقاضا دارد، امکانات علمی برای فعالیت دانش‌آموزان علاقه‌مند به نجوم بیشتر شود. شفیعی‌زاده با اطمینان خاطر می‌گوید: «مهمن‌ترین مشکل دانش‌آموزان ایرانی ضعیف بودن در کارهای عملی است، چون آن‌ها با دست‌هایشان غریبه هستند.»

با خنده می‌گوید که ستارگان را بیش از سیارگان دوست دارد.



### نیدهی پاشین ۱۸ ساله / هند

او درباره‌ی حضور خود در کشورمان می‌گوید: «طی این مدت مهمان‌نوازی ایرانیان را از نزدیک دیدم. مردمان ایران بسیار خوب و مهربان هستند. از همه‌ی آن‌ها تشکر و سپاس‌گزاری می‌کنم.»

وی درباره‌ی آموزش علم



این که هر پنج عضو تیم ما را دانش‌آموزان دختر تشکیل می‌دادند که موفق به کسب یک مдал طلا، دو مдал نقره و دو مдал برنز شدند. از همه مهمن‌تر این بود که سارا فیض‌بخش برنده‌ی مдал طلای این دوره، تنها دختری بود که در میان دانش‌آموزان دختر شرکت کننده از سراسر جهان موفق به کسب این مдал ارزشمند شد.

- نهمین المپیاد در سال ۲۰۰۵ به میزبانی روسیه و با حضور ۱۵ تیم، و یازدهمین المپیاد در سال ۲۰۰۶ به میزبانی

۱۴ کشور جهان و از جمله جمهوری اسلامی ایران حضور داشتند. این اولین حضور کشورمان در المپیاد نجوم بود و از این سال به بعد، همه ساله تیم المپیاد نجوم ایران در این مسابقات شرکت کرده است. در این دوره این تیم را یک دانش‌آموز دختر و دو دانش‌آموز پسر تشکیل می‌دادند و رهابور دشان از کشور سوئد سه مдал برنز بود.

- نهمین المپیاد در سال ۲۰۰۴ به میزبانی روسیه و با حضور ۱۸ تیم از کشورهای جهان برگزار شد. جالب

المپیک (تهران) برگزار شد. ابتدا پس از تلاوت آیاتی چند از کلام الله مجید و نواخته شدن سرود جمهوری اسلامی ایران، دکتر غلامعلی حداد عادل، عضو «کمیسیون فرهنگی مجلس شورای اسلامی ایران»، طی سخنرانی به تبیین جایگاه علم و ستاره‌شناسی

با

در فرهنگ ایرانی پرداخت و گفت: «در طول تاریخ، تمدن‌های بزرگ همواره صاحب علم نجوم پیش‌رفته و متناسب با زمان خود بوده‌اند؛ به طوری که تمدن‌های کهن نظری ایران، مصر، بین‌النهرین، چین، هند، یونان و حتی اقوام آمریکای جنوبی، بر دانش نجوم تسلط داشتند.»

وی خطاب به دانش‌آموزان و میهمانان خارجی المپیاد اظهار داشت: «شما میهمان کشوری هستید که در دانش نجوم سابقهای دیرینه دارد.



علوم، نجوم است که هم به شناخت خدا و انسان کمک می‌کند، هم به گستردگی شدن افق نگاه انسان‌ها. من به شما تبریک می‌گویم که رشته‌ی نجوم و فیزیک را برای کار علمی خود انتخاب کرده‌اید.»

او همچنین از چند تن از دانشمندان یاد کرد و گفت: «ما باید دست به دست هم بدهیم تا آینده‌ی روش و زیبایی را در جهان برپا کنیم. آینده متعلق به شماست و شما باید آینده را آن‌گونه که شایسته است بسازید. ساختن آینده از طریق همکاری، همدلی، مهروزی و کار مشترک علمی امکان‌پذیر است.»

#### مراسم اختتامیه

این مراسم باشکوه و دیدنی، سرانجام پس از سپری شدن روزهایی که برای همگان پرالتهاب بود، روز دوشنبه چهارم آبان ماه در هتل

توانست مقام اول را برای کشورمان ایران اسلامی به دست آورد، خیلی خوش‌حال.»

#### دیداری صمیمی

شرکت‌کنندگان در سومین المپیاد جهانی نجوم و اختر فیزیک، صبح روز چهارم آبان‌ماه، در سالن شهید بهشتی نهاد ریاست جمهوری

رئیس جمهور گفت: «یکی از زیباترین و سازنده‌ترین رشته‌های علوم، نجوم است که هم به شناخت خدا و انسان کمک می‌کند، هم به گستردگی شدن افق نگاه انسان‌ها»

با دکتر احمدی نژاد، رئیس جمهور کشورمان دیداری صمیمی داشتند. وی در بخشی از سخنان خود با ابراز خرسنده از حضور در جمع این دانشمندان جوان اظهار کرد: «خداآنده انسان را بیهوده نیافریده است. خداوند متعال تمام جهان را در راستای تعالی و کمال انسان قرار داده و برای انسان خلق کرده است. خداوندان انسان‌هارا خلق کرد تا تلاش و از طریق علم و عمل صالح، اسماء الہی را در خود متجلی کنند. یکی از زیباترین و سازنده‌ترین رشته‌های

در این دوره از مسابقات، اساس‌نامه‌ی المپیاد جهانی نجوم دستخوش تغییراتی گستردگی، اعم از ویژگی‌های سنی دانش‌آموزان، نوع آزمون‌ها و همچنین زبان رسمی المپیاد شد و همزمان با دوره‌ی دوازدهم، اولین دوره‌ی جدید با عنوان «المپیاد جهانی نجوم و اختر فیزیک»، با قوانین جدید و به طور آزمایشی، در کشور تایلند برگزار گردید. گفتنی است که کشورمان در سال ۲۰۰۷ دو تیم به مسابقات اعزام کرد که در دوره‌ی جدید المپیاد، یک مدال

کشور هند و با حضور ۱۶ کشور برگزار شد. در دوازدهمین المپیاد در سال ۲۰۰۷ به میزبانی کشور اکراین، ۲۲ کشور حضور داشتند. در این دوره از مسابقات، تیم دانش‌آموزی ایران که از دو دانش‌آموز دختر و شش دانش‌آموز پسر تشکیل می‌شد، توانست با کسب سه مدال طلا و پنج مدال نقره، مقام اول جهان را در رده‌ی سنی ۱۷ سال کسب کند و افتخار بزرگی را برای کشورمان به ارمغان آورد.



نتایج اعلام شوند. بدین ترتیب تیم‌های الف و ب جمهوری اسلامی ایران در سومین المپیاد جهانی نجوم و اختر فیزیک چهار مدال طلا، چهار مدال نقره و یک مدال برنز کسب کردند و در مجموع، تیم دانش‌آموزی ایران به مقام نخست این مسابقات دست یافت. پس از آن، تیم هند با کسب دو مدال طلا، دو مدال نقره و یک مدال برنز در مقام دوم قرار گرفت.

ایران به برکت سرزمین‌های وسیع کویری، آسمان‌هایی درخشان دارد که همواره نظر مردم و دانشمندان را به خود جلب کرده است.» وی علاقه‌ی زیاد دانش‌آموزان و

غلامعلی حداد عادل «عضو کمیسیون فرهنگی مجلس شورای اسلامی ایران»: علاقه‌ی زیاد دانش‌آموزان و جوانان امروز به علم نجوم ناشی از سابقه تاریخی این علم در فرهنگ ایرانی است



جوانان امروز را به علم نجوم ناشی از سابقه تاریخی این علم در فرهنگ ایرانی دانست و گفت: «امروزه در بسیاری از شهرها جوانان گروههای رصد تشكیل داده‌اند با شوک و علاقه، علم اجدادی خود را دنبال می‌کنند.»

وی در پایان سخنان خود یادآور شد که دولت خدمت‌گزار ایران اسلامی، بودجه‌ی وسیعی را به بحث نجوم اختصاص داده است و به امید خدا، به زودی شاهد افتتاح یک رصدخانه در حد رصدخانه‌های بزرگ دنیا خواهیم بود. سپس مجری برنامه از مسئولین و دست‌اندرکاران المپیاد خواست که روی صحنه بیایند تا

- سومین المپیاد جهانی نجوم و اختر فیزیک امسال در کشورمان برگزار شد. در این مهمترین رویداد بین‌المللی آموزش‌وپرورش، دانش‌آموزان جوان کشورمان خوش‌درخشیدند و با کسب چهار مدال طلا، چهار مدال نقره و یک مدال برنز، به مقام اول دست یافتند. چنین موفقیتی نشان از وجود استعدادهای برتر دانش‌آموزانمان در حوزه‌ی علمی دارد. با حضور یک دیپلم افتخار، به مقام چهارم جوان، می‌توان به آینده‌ای درخشان امیدوار بود.
- طلا و چهار مدال برنز کسب کردند. کارامدی دوره‌ی جدید، سبب شد که کمیته‌ی بین‌المللی، ادامه‌ی برگزاری المپیاد نجوم و اختر فیزیک را به سبک نوین تصویب کند.
- دومین المپیاد نجوم و اختر فیزیک در سال ۲۰۰۸ در کشور اندونزی و با حضور ۲۴ کشور برگزار شد. کشورمان در این دوره، با کسب یک مدال طلا، یک مدال نقره و دو مدال برنز و هم‌چنین یک دیپلم افتخار، به مقام چهارم دست یافت.

# راهنمای درج و پخش موسیقی در وبلاگ



در صورتی که مایل هستید برای بازدیدکنندگان وبلاگ شما موسیقی خاصی پخش شود، می‌توانید با قرار دادن گد خاصی در قالب یا پخش تنظیمات وبلاگ خود، این کار را انجام دهید. قبل از آن که با نحوه قرار دادن گدهای پخش موسیقی در وبلاگ آشنا شوید، لازم است اطلاعاتی درباره انواع فایل‌های موسیقی مورد استفاده در وب داشته باشید. فایل‌های موسیقی رایج و مورد استفاده در اینترنت به شرح زیرند:



**۱. فایل‌های Midi:** پسوند نام فایل آن‌ها «mid» است و از مهم‌ترین خصوصیت آن‌ها حجم بسیار کم آن‌ها برای مدت زیادی موسیقی است. این‌گونه فایل‌ها فاقد صدای خواننده یا برخی از ادوات موسیقی هستند.

**۲. فایل‌های Wav:** این فایل‌ها می‌توانند حاوی انواعی موسیقی و یا کلام باشند؛ هر چند به دلیل حجم بالا چندان در وب و اینترنت استفاده نمی‌شوند.

**۳. فایل‌های MP۳ و WMA:** این‌گونه فایل‌ها که امروزه نیز بسیار رایج هستند، فایل‌های فشرده‌ی موسیقی هستند و می‌توانند حاوی هر نوع موسیقی یا کلام باشند. در حال حاضر فرمات MP۳ یکی از رایج‌ترین فرمات‌ها برای فایل‌های موسیقی به خصوص در اینترنت است.

**۴. فرمات‌های مورد استفاده‌ی نرم افزار Real Audio:** فایل‌هایی با این فرمت، برای رادیوهای اینترنتی و پخش برنامه تصویری به صورت همزمان در اینترنت کاربرد فراوان دارند. این فرمت با وجود کاهش حجم فایل‌های موسیقی به دلیل کیفیت پایین‌تر و هم‌چنین لزوم نصب نرم‌افزار Real Player، چندان در وبلاگ‌ها استفاده نمی‌شود.

با توجه به رایج بودن استفاده از فرمات Midi و هم‌چنین دیگر فرمات‌های موسیقی استفاده کنید که البته هر کدام نقاط ضعف و قوتی دارند.

با توجه به رایج بودن استفاده از فرمات Wma یا Mp۳ برای پخش موسیقی در وبلاگ‌ها، در ادامه نحوه قرار دادن گدهای خاص آن‌ها در وبلاگ توضیح می‌دهیم.

اگر فایل موسیقی مورد نظر شما در اینترنت و در وب سایت خاصی است، کار شما ساده است و تنها کافی است آدرس اینترنتی فایل فوق را در گدهای زیر قرار دهید.

«نام و آدرس اینترنتی فایل موزیک»  
<bgsound src="نام و آدرس اینترنتی فایل موزیک" loop="۱">

اما در غیر این صورت باید فایل موسیقی خود را در وب قرار دهید که برای این کار می‌توانید از سایت‌هایی که فضای مجازی در اختیار شما قرار می‌دهند، (مانند پرشین گیگ یا googlepages.com) استفاده کنید.





## مشاهده‌ی آمار

### بازدیدکنندگان وبلاگ

برای مشاهده‌ی آمار بازدیدکنندگان وبلاگ در «بلاگفا» ساده‌ترین کار استفاده از ابزارهای آماده و رایگان است. کافی است در یکی از سایت‌های سرویس‌دهنده‌ی آمار ثبت نام کنید و کد دریافتی را در وبلاگ خود قرار دهید. کد دریافتی معمولاً به صورت چند خط از کدهای «جاوا اسکریپت» است و برای درج آن در وبلاگ خود در بلاگفا، می‌توانید از دو شیوه استفاده کنید. روش ساده‌تر استفاده از امکان بخش ویژه‌ای است که در بخش تنظیمات بلاگ قرار دارد و کافی است کد دریافتی را در ورودی «اسکریپت‌ها و کدهای اختصاصی کاربر برای درج در وبلاگ» قرار دهید. به این ترتیب، بدون نیاز به درگیری با مسائل فنی و ویرایش قالب وبلاگ، می‌توانید از این امکانات استفاده کنید. توجه کنید برای استفاده از این شیوه به قالب‌های پیش‌فرض بلاگفا و یا قالب‌هایی نیاز دارید که با توجه به امکانات نسخه‌ی جدید بلاگفا تهیه شده باشند. در این قالب‌ها کد <-BlogCustomHtml-> در نظر گرفته شده است.

اما شیوه‌ی دیگر برای درج کدها، ابزارهای آماری ویرایش مستقیم قالب وبلاگ و درج کدهای خاص در بخشی از قالب وبلاگ است. معمولاً استفاده از چنین شیوه‌ای به درک مقدماتی از HTML و طراحی صفحات وب احتیاج دارد.

در ادامه، برخی از سایت‌های ارائه کننده ابزارهای رایگان آمار بازدیدکنندگان معرفی شده است. بلاگفا تعهد و مسئولیتی در برابر سرویس این سایتها ندارد، ولیکن فعالیت و سرویس این سایتها در زمان تهیه‌ی مطلب ادامه داشته است:

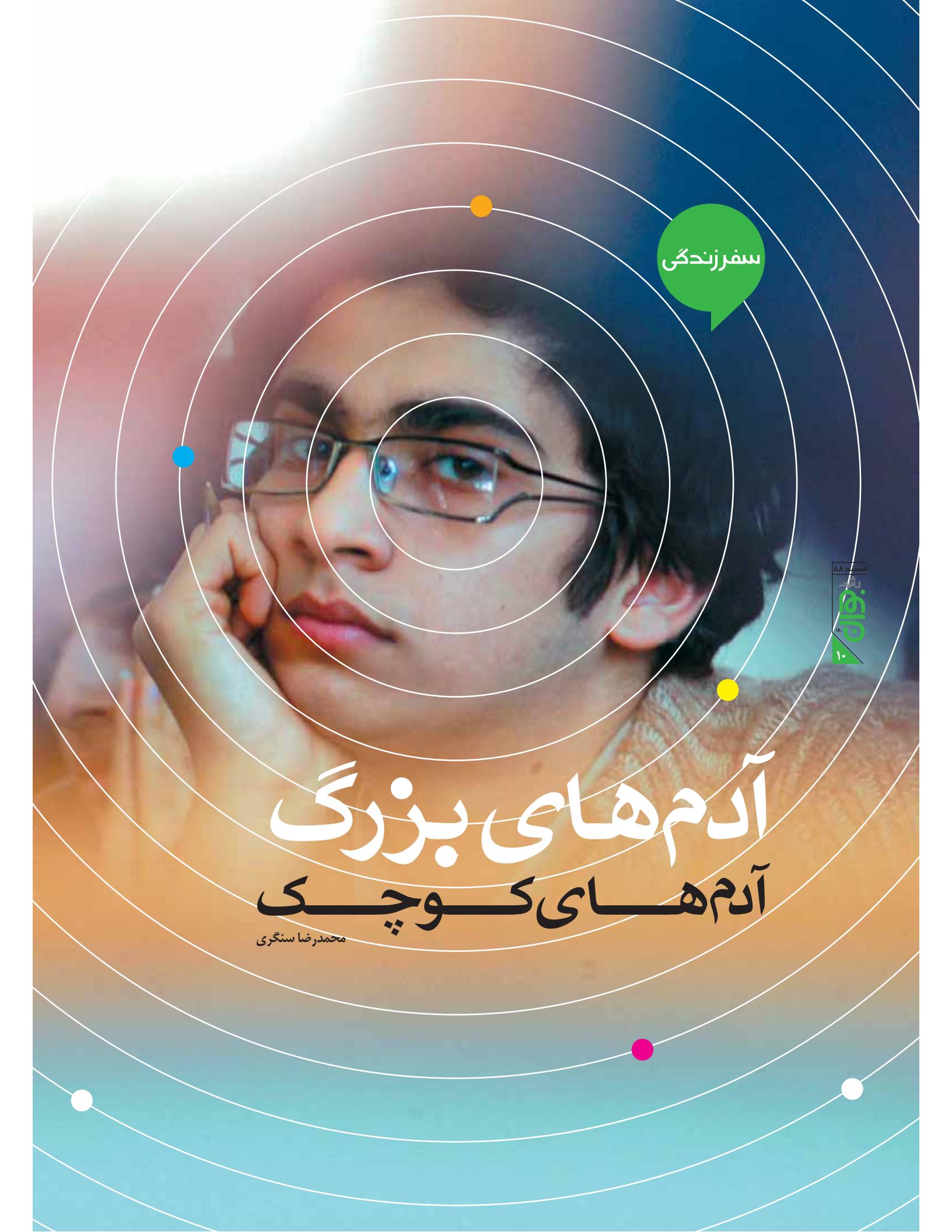
■ سایت [webgozar.com](http://webgozar.com) : سایت ارائه کننده ابزارهای آمار بازدیدکنندگان و برخی امکانات دیگر در محیطی فارسی.

■ سایت [webstats4u.com](http://webstats4u.com) : یکی از معروف‌ترین ابزارهای آماری و زبان اصلی سایت انگلیسی است.

■ سایت [sitemeter.com](http://sitemeter.com) : ارائه کننده ابزار آمار بازدیدکنندگان و زبان اصلی آن انگلیسی است.

نشانی وبلاگ رشد جوان:

[/http://www.roshdjavan.mihanblog.com](http://www.roshdjavan.mihanblog.com)



سفرزنگی

# آدمهای بزرگ

# آدمهای کوچک

محمد رضا سنگری

امیر  
لطف  
گل

ساده می‌گذرند تا به خوشی‌های بزرگ و ارجمند دست یابند. آدمهای کوچک به درختچه‌ها و بوته‌های سست می‌مانند که به اندک بادی می‌لرزند و از جای کنده می‌شوند، و آدمهای بزرگ درختان تناور کوهساران اند که نه تنها تندبادها را تاب می‌آورند که طوفان‌ها را مهار می‌کنند.

حوض‌های کوچک به ریگی موج بر می‌دارند و در اقیانوس‌ها اگر قله‌ها افکنده شوند، چندان موجی برنمی‌دارند.

خود را بزرگ کنیم تا در آشوب خیز حادثه‌ها، در موج‌ها و تندبادها، در بحران‌ها و مشکلات نلغزیم، راه گم نکنیم و شکسته نشویم. می‌پرسی چگونه؟ پاسخ روشن است. برای بزرگ شدن نیازمند چند چیز بزرگیم:

● تکیه‌گاه بزرگ. آن که استوارترین تکیه‌گاه را دارد از طوفان‌ها نمی‌هراسد؛ آن که در قایقی شکسته و لرزان به دریا زده است باید هراسناک باشد.

● عزم بزرگ و آرمان بزرگ برگزینیم. بزرگ بخواهیم، اما برای آرمان بزرگ، قدم‌های سنجیده و محکم برداریم و نگاهمان را از مقصده دور دست نگیریم.

راهرو چون سیل می‌باید که بر دریا زند پیش پای خویش دیدن راه ما را دور کرد

● سرانجام، همراهان بزرگ. همراه کوچک ما را به حرکت کوچک و خواسته‌ی کوچک خواهد خواند. همراهان ما آینه‌ی شخصیت ما هستند. خوب گفته‌اند که:

تو اول بگو با کیان زیستی  
من آن گه بگوییم که تو کیستی  
**زنگی فرصت بزرگ شدن است.**

**این فرصت بزرگ را دریاب  
خدای بزرگ یارت.**

چقدر فاصله میان خنده‌ها و گریه‌هایست؟

آدمهای بزرگ، جنس خنده‌هایشان، از جنس خنده‌ی آدمهای کوچک نیست. فرق است بین کسی که خبر بزرگی دریافت می‌کند و می‌خنده، با کسی که از سر بی‌خبری می‌خنده!

چقدر فاصله است میان گریه‌ای که از غصه‌ای کوچک و حقیر آغاز می‌شود، تا گریه‌ای که انسانی بزرگ بر غصه‌ای بزرگ خویش و دیگران دارد.

هر دو اشک می‌ریزند، اما این کجا و آن کجا!

دزد از وحشت بگرید عابد از ترس خدا

هر دو گریان اند اما این کجا و آن کجا

انسان‌های بزرگ بموی خوش حادثه‌های خوب و دل‌پذیر را زودتر احساس می‌کنند و لبخند می‌زنند. جنس این لبخند و قیمت این لبخند، معادل لبخندی نیست که به هر بهانه و برای هر چیز، محظوظی لب‌ها را اشغال می‌کند.

لبخندی که نتیجه‌ی فهمیدن و یا رهایی کوشش و جوشش و دریافتمن است، طور دیگری است. تعجب آدمهای بزرگ هم متفاوت است. آدمهای کوچک از هر مسئله‌ای تعجب می‌کنند و آدمهای بزرگ را مسائل بزرگ شگفتزده می‌کنند.

آدمهای کوچک، کوچک فکر می‌کنند. اصلاً فکر نمی‌کنند و اگر هم فکری به ذهن‌شان رسید، نسنجیده، ناپخته و مشورت ناکرده عمل می‌کنند و معلوم است که یا شکست یا بن‌بست و سرانجام یائس دامنگیرشان می‌شود.

آدمهای کوچک با خواب و خمیازه، و خنده و خوردن خوش‌اند و آدمهای بزرگ از این خوشی‌های کوچک

# درکوچه‌ی آفتاب

## درکوچه‌ی آفتاب



**امام خمینی (رهمة الله عليه)**  
در کتاب «آداب الصلوة» فصلی را به نیت اختصاص داده‌اند. ایشان نیت را تصمیمی می‌دانند که فرد برای انجام کاری می‌گیرد. در واقع نیت از نظر ایشان تصور و تصدیق امری است که اجرای آن لازم و سودمند است.  
بر مرغزار سجاده که می‌ایستی، بادهای وسوسه هواهی ات می‌کند. می‌خواهی پر بگیری اما بالهایت سنگین‌اند. می‌خواهی ریه‌هایت را از عطر بهشتی بندگی پر کنی، چیزی راه گلوبیت را می‌بندد. ذهن‌ت پر از تصویرهایی بی‌پنجه می‌شود.

**نیت**  
حقیقت نیت قصد انجام فعل، یعنی نماز، در امتنال امر خدا و جستن قرب او و امید ثواب و بیم عقاب است. پس باشد در خلوص آن بکوشی که به هدف دنیوی آلوده و فاسد نشود [جامع السعاده، ج ۳]. نخستین واجب در نماز، نیت است. نیت تعیین کننده‌ی ارزش هر عمل است. امام صادق (علیه السلام) می‌فرمایند: «نیت خالص، فقط در قلب سلیم است.»  
با نیت خالص، عبادت پذیرفته می‌شود و آدمی به قرب معبد سوق می‌یابد. نیتی که خدای نیاشد، انسان را به ورطه‌ی ریا می‌کشاند.

آسمان نزدیک است.  
می‌ایستم به قد قامت نور. عطر بهشت از سمت سجاده می‌وزد. نیازهایم را چون دانه‌های تسبیح می‌شمارم و ذکر استحباب می‌خوانم. خوب می‌دانم در سرزمین نماز، شکوفه‌زاری خواهد بود که دستان تمایمان را لبیز می‌کند. خوب می‌دانم قاصدک‌های عشق منتظرند تا پیام دلدادگی ام را همه‌جا منتشر کنند.  
آسمان نزدیک است. به قصد قربت آفتاب، بر سجاده می‌ایستم و نیت بندگی می‌کنم.



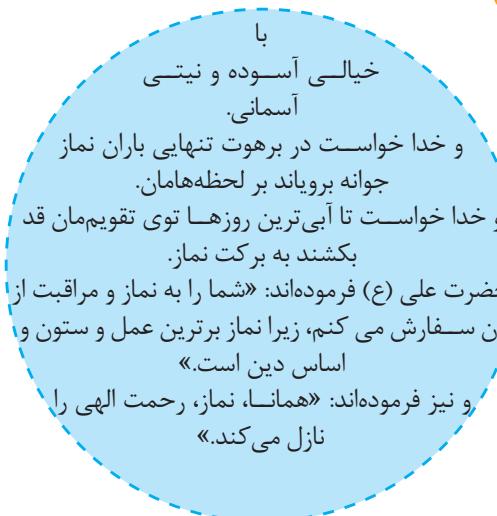
عشق در  
رگهایت می‌دود. بادهای  
وسسه خاموش می‌شوند. نیت می‌کنی،  
آخرین کورسی شیطان در کوچه‌های  
اخلاص گم می‌شود.

نیت، آگاهی و توجه به عمل و هدف آن است. هدف  
نماز یاد خداست. پس نماز گزار با نیتی خالص، از هرچه  
جز اوست، خود را رها می‌کند و دل می‌سپرد به  
پروردگار جهانیان. نیت راههای تباہی را می‌بندد  
و قلب را متوجه حضور حضرتش می‌کند. در  
سایه‌ی نیت خالص کارها رنگ خدایی  
می‌گیرند.



نیت بدان معنا نیست  
که هرچه را می‌خواهی انجام دهی،  
بر زبان بیاوری. نیت از قلب و روح آدمی  
برمی‌خیزد. کمال عبادت در گرو نیت خالص است.  
نسبت نیت به اعمال، نسبت باطن به ظاهر و روح به  
بدن، و همچون نسبت قلب به قلب است.

اخلاص گوهری کمیاب است و نیت خالص آدمی را  
به قرب معبد می‌رساند. برای جلب رضایت خدا  
باید نیتها را خالص گردانید. امام اول شیعیان،  
حضرت علی(ع) می‌فرمایند: «عمل  
و علم و دشمنی و گرفتن و



نگرفتن و  
سخن و سکوت خویش را،  
تنها برای خدا خالص گردان.»

باران ستاره می‌بارد  
سجاده‌ام روشن است  
آینده‌ها نیز.  
دلم چون گنجشکی بی قرار  
به آسمان فکر می‌کند.  
عطر دعا اتاق را جان می‌بخشد.  
من و سجاده و ستاره‌ها  
در کوچه‌های بندگی قدم می‌زنیم،  
با دلی روشن

### مجید قیصری در یک نگاه

مجید قیصری، نویسنده‌ی داستان‌هایی در زمینه‌ی جنگ است. وی که در سال ۱۳۴۵ در تهران متولد شده، اصالتاً اهل اصفهان است. فارغ‌التحصیل رشته‌ی روان‌شناسی دانشگاه علامه طباطبایی است و از اوایل دهه‌ی ۷۰ نوشتن را جدی گرفته است. کتاب‌های وی از این قرارند: «صلح»، «طعم باروت»، «نفر سوم از سمت چپ»، «سه دختر گل فروش»، «گوسله سرگردان»، «جنگی بود، جنگی نبود»، «ضیافت به صرف گلوله»، «باغ تلو»، «شماش شامی» و «دیگر اسمت را عوض نکن». جایزه‌ی کار منتقدین مطبوعات، جایزه‌ی شهید غنی پور و بهترین مجموعه داستان اصفهان، و جایزه‌ی قلم زرین، از جمله جوایزی هستند که به آثار او تعلق گرفته‌اند. خود او در مورد گوسله سرگردان می‌گوید: «گوسله سرگردان حاصل ترکیب یکی از داستان‌های قرآن و اتفاقات معاصر است.» خوب است گفته شود، داستان‌های کوتاه قیصری در حقیقت کوله‌بار زخم‌ها، یادها و شهود هنرمندی است که سال‌های نوجوانی خود را پشت خاکریزها و زیر آتش باران روزهای جنگ گذرانده است. او از خاطرات جنگ به روایتی ساده اکتفا نکرده، بلکه داستان‌های ماندگاری خلق کرده است و در آن‌ها، به روایت عواطف انسانی و موقعیت‌های مختلف در پس زمینه‌ای به نام جنگ پرداخته است.

اسفند ۸۸  
ریشه  
۱۴

لحظه‌های  
کاغذی

# عشق در جبهه

مژگان بابامردی

عفت و گو با مجید قیصری  
نویسنده‌ی معاصر ایرانی

## ■ عشق در جبهه چه معنایی می‌دهد؟

■ عشق در جبهه یعنی ارتباط با خدا، یعنی کسی آگاهانه در پروشهای قرار بگیرد که فضایی معنوی است و دور از زن و فرزند. این جا با پدیدهای به اسم مرگ طرف هستی. ممکن است کشته شوی. فرهنگ ما برای بعد از مرگ برنامه دارد. مرگ تولد است و به معنای نیستی و فنا نیست. پس آن جا خود به خود ارتباط با خداوند بهتر و محکم‌تر می‌شود. عمیق‌تر فکر می‌کنی و نتیجه می‌گیری.

من اسم این اتفاق را عشق نمی‌گذارم. اسمش را امکان می‌گذارم؛ امکانی که باعث می‌شود، ارتباط خودم و خدای خودم را جدی‌تر بگیرم. خودم را محک بزنم. چون در بستری قرار می‌گیرم که خدا را روشن‌تر می‌بینم. مثل بیماری که به علت بیماری، ارتباطش با خدا بیشتر می‌شود. وجود بیماری باعث شناخت دیگری می‌شود. تمام دنیا نشانه است. مهم این است که با این نشانه‌ها چگونه برخورد کنیم. در زمان جنگ این نشانه‌ها را می‌بینیم،

بود که جنگ می‌توانست به این نیاز به تحرک با تفنگ و جبهه پاسخ بدهد. یعنی شرایط احساسی خاصی فراهم می‌شود که شما سعی می‌کنید از آن استفاده کنید.

## ■ برخورد جوانهای کنونی با جنگ چیست؟

■ برخوردی ندارم که بتوانم تحلیل کنم. نسبت به شهداش جنگ و آسیب‌دیدگان به دیده‌ی احترام نگاه می‌کنم. اما نسبت به کسانی که به جنگ رفته‌اند و در حال حاضر از موقعیت سوءاستفاده می‌کنند، نگاه خوبی ندارم. اکثر فیلم‌ها و آثار، این نگاه را ارائه داده‌اند. حالا به حق است یا نه، بحث جدگانه‌ای دارد. معتقد‌نند که همه برای خدا رفته‌اند، پس چه دلیلی دارد که بین آن‌ها و مردم تفاوتی باشد؟

■ وقتی با اسامی خیابان‌ها برخورد می‌کنید، چه حسی دارید؟ ■ فکر می‌کنم این قدر که روی پلاک‌های خیابان‌ها آشنا دارم، توی مردم آشنا ندارم. احساس تنها‌ی و غربت نمی‌کنم. انگار در محله رفقای خودم هستم.

## ■ چرا به ادبیات جنگ روی آوردید؟

■ جنگ به من روی آورد. اگر من در زمان دیگری متولد می‌شدم، اصلاً نمی‌نوشتم. اما خب، بالاخره در دانشگاه متوجه شدم که رمان و داستان هست. در کشور ما هم که تبلیغی نمی‌شود. الان هم این اتفاق دارد می‌افتد که ... با ادبیات آشنا شدم و دیدم تجربیاتی دارم و در نتیجه رو به داستان آوردم. در کل این طور می‌توانم بگوییم که ادبیات مرا انتخاب کرد و من ادبیات را انتخاب نکرد.

■ چه حسی نسبت به جنگ داشتید؟ چه طور شد که به جنگ رفتید؟ چند ساله بودید؟

■ برادرم به جنگ رفته بود. فضای کشور، دوست‌های نزدیکم، همه در گیر جنگ بودند. داود طلبانه، قبل از آن که دیپلم بگیرم، از طریق بسیج آموزش و پرورش به جبهه رفتم. سال ۱۳۶۳ وارد جنگ شدم. ۱۸ ساله بودم.

دنیای نوجوانی دنیایی پر تحرک

برنامه داشت. ما فوتبال و والبال بازی می‌کردیم، اما او نه. ظهرها قبل از خیر ساعت دو، سخنرانی خوبی از رادیو پخش می‌کرد که نمی‌دانم کدام شبکه بود. نمازش را می‌خواند و منتظر برنامه می‌شد. همه یا در حال بازی بودند یا پراکنده گوش می‌دادند. اما او زیر بلندگو می‌نشست. اسمش هم مجبی جوادی بود. حتی مسوک زدنش هم قشنگ بود. زندگی خیلی منظم و خوبی داشت. گاهی اوقات که به یاد او می‌افتم، به حال او حسرت می‌خورم

سمت این‌که: عبادت کنیم، نیمه شب نماز بخوانیم، هر شب قبل از خواب سوره‌ی واقعه را ختم کنیم، و صبح‌ها زیارت عاشورا بخوانیم. حالا اگر همه هم نمی‌خوانندند، اغلب اهل این کار بودند.

■ **یادی از یکی از دوستان روزمندۀ تان کنید.**

■ دوست خوبی داشتم که مفقوდالاثر شد. از وقتی بسیار خوب استفاده می‌کرد. توی منطقه خیلی دنبال کتاب بود. کاملاً برای وقتی

باز می‌کنیم و در نتیجه ارتباطمان با خدا بیشتر می‌شود.

■ **عبادت در جبهه چگونه بوده است؟**

■ **زندگی در جنگ با زندگی شهری متفاوت است.** ۸ ساعت کار، ۸ ساعت استراحت و ۸ ساعت امور روزمره. تو جبهه وقتی عملیاتی نیست، وقت داری که با دیگران سر کنی یا آموزش ببینی. وقت زیادی داری، پس به خودت توجه می‌کنی. اگر زمینه داشته باشی، خود به خود عبادت شکل می‌گیرد و می‌رود

جواد‌الائمه‌ی مشهد بودند؛ لشکری که هیچ‌گاه در این منطقه حضور نداشته. این‌ها را چند نفری که از قدیمی‌های جنگ بودند، می‌گفتند. حالا این جنازه‌ها چه طور رسیده بودند این‌جا، خدا می‌داند. این برای همه سؤال بود. گفتند شاید صفر علی که با آن‌ها رابطه داشته، بتواند بپرسد. شاید هم بداند. اما هرچه گشته‌یم، اثرباری از صفر علی نبود. انگار همان شبانه رفته بود از مقر ما. چیزی از وسایلش را همراه خودش نبرده بود. البته چیز خاصی نبود. یک قرآن جیبی، یک جانماز سبز که بوی خوشی می‌داد، چند دست لباس زیر که واحد تدارکات لشکر داده بود، یک شال سفید مثل همان که پدرش بسته بود به سرش، یک جفت گیوه‌ی سفید که هنوز بوی نوبی می‌داد و دیگر هیچ. کسی خارج شدن صفر علی را ندیده بود. یعنی چه شده بود؟ ...

گویا سرگردان، داستان ماه‌زده، صفحه‌های ۱۷ و ۱۸

حتماً شک کرده بودند به ما و به این سربازان بیل به دست و آن زنی که آن وسط راه می‌رفت برای خودش. بعدها فهمیدیم که پسر آن زن چند باری می‌آید به خوابش و می‌گوید کجا افتاده به همراه چند تا از دوستانش. آن روز و فرداش، هشت تا جنازه از زیر خاک درمی‌آوردند؛ همان جایی که زن گفته بود.

جنازه‌ها را نیاوردهند تو محوطه‌ی باز مقر. جنازه که چه بگوییم، از هر کدام چند تا استخوان بیشتر نمانده بود. کنار هم، همان‌طور که چندین سال خوابیده بودند، خواباندنشان. توی سنگری که صفر علی از قبل آمده کرده بود.

از فردای آن روز، ماشین بود که می‌آمد طرف مقر ما. چیزی که همه را به تعجب انداخته بود، این بود که تمام جنازه‌ها مربوط به لشکر



# آثاربرگزیدهی مسابقه‌ی ادبی سی‌امین بهار

رشته‌ی داستان کوتاه

تصویرگر: مریم طباطبایی

## فصل که بن

حفت‌آبی



فاطمه احمدی (شایپور آبادی)  
اصفهان، شهرستان برخوار،  
روستای شایپور آباد  
نفر اول

ملا در چوبی اتاق را باز کرد. در با  
صدای قیژ قیژ دلخراشی باز شد. سر  
برگرداند که نکند بچه‌ها بیدار شده  
باشند. نه ... آن‌ها آسوده در خواب  
بودند و به گمان ملا، رؤیایی شیرین  
آن‌ها را در کام خود فرو برد. آه  
او در این پنج سال بدون خاتون چه  
کشیده بود. چه سختی‌ها را به جان  
خریده بود که طفل‌های معصوم،  
نبوت مادر را کمتر احساس کنند. ولی  
مگر می‌شود جای مادر را پر کرد؟  
در یاد او، خاطره‌ی تلخ آن بیماری  
شوم که خاتونش را ریوده بود، زنده  
شد. چشمانش را روی هم فشد تا  
آن خاطره را دور کند. اشکی کنج  
چشمش نشست.

بیرون رفت و در اتاق را با احتیاط  
بست. کت بزرگ و سیاه رنگش  
را بیشتر روی شانه کشید. کلاه  
نمدی اش را روی سر صاف کرد.  
گیوه‌ها را به پا کرد و چند لحظه‌ای  
روی ایوان به منظره‌ی مقابلش خیره  
ماند. دیشب برف سختی باریده  
بود. آفتاب، آرام آرام از پشت‌بام رخ  
می‌نمود. برف همه‌جا را پوشانده بود  
و رد پای ملا برای وضوی نماز صبح  
تالب حوض رفته بود. رد پا فقط  
رفته بود و ملا برای بازگشت، روی  
همان رد، پا گذاشته بود!  
دیشب بر او چه سخت گذشته بود.  
تا صبح خواب‌های پریشان دیده بود.  
نفسش را بیرون داد. ایوان را پیمود  
و تا پله‌ها رفت. دیوار را تکیه‌گاه  
خود قرار داد و از پله‌ها پایین آمد.

«مشتی، هوا سرد ... بیا چای بخور  
گرم بشی.»  
- نه ملا ... بچه‌ها منتظرن. یا علی ...  
- علی یارت ...  
ملا داخل خانه شد. کلون در  
را پشت آن محکم کرد و برگشت.  
فاطمه، بزرگ‌ترین فرزندش که در  
آستانه‌ی ۱۵ سالگی بود، روی ایوان  
ایستاده و به دیوار تکیه داده بود. ملا  
تبسمی کرد و گفت: «برو تو بابا ...  
سرما می‌خوری.» فاطمه چشمان  
درشتش را تنگ کرد و گفت: «تو  
سرما نمی‌خوری؟»  
دل ملا‌لرزید. چقدر شبیه مادرش  
بود. نگاهش، گفتارش ... نگاه ملا به  
دور دست‌ها خیره ماند: «من مرد  
برفم بابا ...»

- منم دختر توا!  
ملا بخندی زد. فاطمه از پله‌ها  
پایین آمد. در برف‌ها روی ردپای ملا  
پیش آمد و پا جای پای ملا گذاشت.  
روبه‌روی پدرش ایستاد. ملا دست  
جلو برد و گونه‌اش را نواش کرد.  
ظره‌های مشکی مویش را از روی  
پیشانی کنار زد. فاطمه دست بابا  
را گرفت و گفت: «چای رو گذاشتم.  
می‌رم به زبون بسته‌ها غذایی بدم.»  
و این یعنی که ملا بیش از این  
بیرون نماند. فاطمه دست بابا را رها  
کرد و به آن سوی حیاط رفت. ملا  
بر جای ماند. به ردپای تنها در دانه  
دخترش در برف نگریست. زمزمه  
کرد: «هیچ وقت تنها نمونی دخترم!»  
فاطمه حیاط را پیموده بود. از دالان

روی برف‌ها نبود. مگر او به طویله نیامده بود؟ پس چرا ردپایش فقط تا جلوی در خانه امتداد یافته بود؟ تنها به اتاق بازگشت. با احتیاط در اتاق را گشود تا مبادا برادرانش بیدار شوند و وارد شد: بابا گوساله کی اومد؟ چرا منو خبر نکردی؟ ردپات روی برف‌ها نبود؟»

ملا لبخندی زد. فاطمه‌اش صبر نداشت. هر سه سؤالش را با هم پرسیده بود و ملا به هر سه سؤال با هم پاسخ داد: «شب تازه نیمه شده بود. به دلم افتاد برم سری به اونا بزم. خبرت نکردم، چون تنهایی از پیش بر می‌اومدم. حیف خواب ناز تو نبود؟ برف چند ساعتیه که شدید شده ... اون موقع هنوز برف مثل یه لایه پر سفید خونه رو پوشونده بود ... در رو بیند بابا ...»

فاطمه پاسخ خود را گرفته بود.

و اسب مطیعانه از آغل خارج شد. فاطمه به سوی آخرین آغل رفت. در را گشود. گاو حنایی رنگ، کناری ایستاده بود و گوساله‌ای نحیف و کوچک را با زبان تمیز می‌کرد. فاطمه جیغ خفه‌ای کشید. به سوی گوساله‌ای کوچک رفت و نوازشش کرد: «چرا این قدر زود اومدی؟ الان وقتی نبود!»

جلوی گاو آب و قدری علف گذاشته شده بود. به حتم کار ملا بود. فاطمه اندکی ایستاد و از امنیت گاو و گوساله اطمینان یافت. سطل آب جلویشان را دوباره پُر کرد و دستهای دیگر علف آورد ...

از آغل بیرون رفت. دوباره اسب سفید را که به نظرش بی‌نظیر بود، نوازشی کرد. فراموش نکرد که شیر آب حوض کوچک را بیندد. بست و از طویله خارج شد. حیرت‌زده بود که چرا ردپای ملا

طویل و باریکی که به طویله منتهی می‌شد، عبور کرد. در اندیشه‌ی بابا بود. نگران بابا بود. عاشق بابا بود. در چوبی را گشود، با دست چپ دامن پرچینش را بالا گرفت و وارد شد. دستهای یونجه‌ی خشک از انبار بیرون کشید و در آخر ریخت. شیر آب را باز کرد تا حوض کوچک پر شود و دامها سیراب شوند. در آغل گوسفندان را گشود و آن‌ها هیجان‌زده به بیرون دویدند. قدری با حیرت در برف قدم زدند. بردها بار اولشان بود که برف می‌دیدند. بعد متوجه آخر پرعلف شدند و برف را از یاد برداشتند. فاطمه پیش رفت. در آغل بعدی را گشود. اسب سفید ملا که با وقار کناری ایستاده بود، به سوی فاطمه آمد. فاطمه با آغوش باز او را پذیرا شد. بریالهای بلندش دست کشید. پیشانی سترش را نوازش کرد و گفت: «جانم ... هوا سرده بیرون، کمی هوا بخور و دوباره برگرد.»

نگاه می‌کرد. فاطمه نگاهش روی بابا متتمرکز شده بود. ملا لبخند زد به دخترش. چهره‌ی هر دو شکفت. فاطمه دگرگون شد. برخاست. داستان هنوز ادامه داشت. فاطمه به بابا نگاه کرد و کوشید بگوید: «می‌رم لب چاه، آب بیارم.»

صدایی که از حنجره‌اش خارج شد، شبیه این جمله بود. حداقل ملا این طور دریافت و به اشاره گفت: «برو.» فاطمه از اتاق بیرون رفت. تمام تنگه‌ای آب خالی شده بودند. آه این دلشوره چه بود که گریبانش را گرفته بود؟! فاطمه تنگه‌ای خالی را برداشت و روی ایوان گذاشت. پسرها، علی و حسن، با برفها مشغول بودند. فاطمه به سوی طوبیله رفت و در راه اندیشید این حس چه بود؟! دلشوره بود؟ نمی‌دانست. ولی هرچه بود، دگرگونش ساخته بود؛ حسی تازه بودا!

فاطمه اسب را از در حیوان رو بیرون برد؛ حیوان را که نمی‌شد از وسط خانه گذراند! برگشت که تنگ‌ها را بردارد. به پسرها نوید گوسلاله‌ی جدید را داد و آن دو برای دیدن گوسلاله به آغل دویدند. سرپا شور بودند و اشتیاق. فاطمه زین اسب و تنگ به دست از خانه خارج شد. با طناب کوتاهی، تنگ‌ها را به هم وصل کرده بود. زین را روی اسب انداخت، و طناب را که تنگ‌ها از آن آویزان بودند، روی کمر اسب انداخت. پا در رکاب زد، سوار شد و آرام اسب را هی کرد.

تا سر چاه «مزرعه‌ی نو»، پیاده خسته می‌شد و این نرینه اسب ملا، او را می‌رساند. آب بهانه بود. این حس سرکش فاطمه بود که موجب می‌شد، در این صبح سرد، بدون آن که لباس

و گفت: «فاطمه!» علی و حسن ریز خنده‌یدند و بعد از اتاق بیرون دویدند. چند لحظه بعد، صدای ییاهوی آن دو خانه را پر کرده بود. ملا شروع به اذان گفتن در گوش طفل کرد و او ساکت و بی حرکت تنها گوش می‌داد. فاطمه برایشان چای ریخت و کنار ملانشست. مراسم نام‌گذاری طفل به پایان رسید. پسرعمو باقی مانده‌ی چای خود را سرکشید و گفت: «ملا ... برامون حدیث یوسف و زلیخا رو بگو.»

و ملا به فاطمه نگریست. فاطمه بی‌درنگ برخاست. قرآن بابا و کتاب‌هایش را آورد. کنار بابا نشست و کتاب‌ها را زمین گذاشت. ملا قرآن بی‌نظیر و قدیمی‌اش را گشود. به سقف گنبدی اتاق نگریست. قرآن را با نام حق گشود و کتاب داستان پیامبران را باز کرد. همه منتظر آغاز داستان بودند؛ حتی فاطمه که هر روز و هر شب این داستان را از زبان ملا شنیده بود. زبان ملا شیرین بود و گفتارش مسحور کننده.

ملا شروع کرد. فاطمه محو تماشای سیمای بابا بود. صدایی نمی‌شنید، مجذوب بابا بود. ملا حسین برای فاطمه‌اش فقط بابا نبود. تمام دنیای فاطمه در کلام بابایش خلاصه شده بود. تمام رؤیای فاطمه از شب تا صبح، اندیشه‌ی بابا بود. ملا برای فاطمه یک مرد بود، یک اسطوره، یک پناه، فاطمه خسته نمی‌شد از شنیدن صدای بابا، خسته می‌شد از لحظه‌ای بودن و ندیدن بابا! سیمای ملا در نگاه دردانه دخترش، تمثیل ایمان بود، و طنین بی‌نظیر صدایش برای فاطمه، بهانه‌ی حیات!

ملا بینابین گفتارش به فاطمه

زنجر بالای در را انداخت، ولی تا آمد زنجر پایین را هم بیندید، باز کسی در را کوبید؛ و باز هم با دق‌الباب مردانه، ملاتکانی خورد. استکان چای را که تانیمه خورده بود، سرکشید و بلند شد. فاطمه در را برای بابا گشود و ملا بیرون رفت: «اودم ... اودم ...»

فاطمه به سوی برادرانش رفت و اندیشید: «بابا بیدارشون کنم.» حسن ۹ ساله بود و علی ۶ ساله. فاطمه بیدارشان کرد و خبر برفری را که در انتظارش بودند، به آن‌ها داد. چارقد خود را مرتب کرد و تارهای مویش را به زیر آن هل داد. بعد چادر خود را که روی طاقچه گذاشته بود، بر سر کرد. صدای تعارفات ملا را می‌شنید. پس هر کسی بود، بالآخره داخل می‌شد. روبند سفید چادرش را بالا زد.

ملا به سوی اتاق آمد و در پی او زن و مردی می‌آمدند. مرد پسرعموی فاطمه بود و آن زن هم، همسرش. سه سالی می‌شد که ازدواج کرده بودند. به نظر فاطمه آمد که طفلی در آغوش زن است و تکان می‌خورد. مهمان‌ها با یا الله وارد اتاق شدند. سلام فاطمه را پاسخ گفتند. نشستند و لحاف گرم کرسی را روی تن سرد خود کشیدند. پسرعمو شروع کرد: «او مدیم توی گوش دخترمون اذان بگی ملا. دو روزه که به دنیا آمده.»

و نوزاد را از زنش گرفت و به دست ملا داد. ملا پرسید: «خب ... اسمش رو چی می‌خواین بذراین؟» پسرعمو نگاهی به فاطمه افکند، بعد به ملا

- سلام!

فاطمه سر بالا آورد. رشته‌ی افکارش  
به دست حیدر، پسر کدخای ده،  
گسیخته شده بود. باید پاسخ او را  
می‌داد. رویند چادرش را روی صورت  
انداخت و گفت: «سلام!»

و اسب را به جلو راند. پسر کدخدا  
در حال بازگشتن از سر چاه بود. پس  
ردپایی که فاطمه زیر سم اسب ملا  
محوش کرده بود، ردپایی رفتن او بود.

- ملا کی راهی می‌شه؟

- همون وقت که همه راهی  
می‌شن، دو روز دیگه.

- می‌رین آب بیارین؟ چند سگ  
ولگرد اطراف چاهن. مراقب باشین.  
- من نمی‌ترسم! این کار هر روزمه.  
و هر دو دور شدند. فاطمه رو بند  
چادرش را دوباره کنار زد و اندیشید  
هرگز حیدر را سوار بر اسب ندیده بود.  
او همیشه افسار اسب را می‌گرفت و  
در کنارش راه می‌رفت.

\* \* \*

دو ماه از رفتن کاروانیان سپری  
شده بود. فاطمه، علی و حسن دلتنگ  
و خسته بودند. روزها علی و حسن  
پیاده برای آوردن آب می‌رفتند. اوایل  
بهار بود و در زمین‌های کشاورزی  
خروارها کار در انتظارشان بود. عمو  
مسئولیت زمین‌هایشان را به عهده  
گرفته بود. هر روز فاطمه و برادرها بیش  
برای کمک به سر زمین‌ها می‌رفتند.  
مردم تنها بیشان نمی‌گذاشتند و این  
عالی بود!

نزدیکی‌های ظهر بود. علی و حسن  
در طویله مشغول غذادن به حیوان‌ها  
بودند. فاطمه نگران بود. نمی‌دانست  
برای ظهر به برادران خسته و گرسنه‌اش  
چه بدهد. حیران بود که چرا مرغ‌ها آن  
روز تخم نگذاشته بودند. در خانه ماست

پدر بزرگ

فاطمه بود. او

همیشه در آرزوی آرام  
گرفتن جسمش در آن خاک

بود و ملا قصد داشت به آخرین  
خواسته‌ی پدرش عمل کند. ملا نیز  
به خوبی می‌دانست که دلشورهی  
دخترش بی‌مورد نیست. در این موقع  
از سال، با سرمای زمستان ... ولی اگر  
حالا نمی‌رفت، معلوم نبود دوباره کی  
امکان رفتن پیدا کند.

صحراء پیش سم اسب گسترانیده  
شده بود. اسب بدون آن که فاطمه  
هدایتش کند، به پیش می‌رفت.  
ریتم حرکتش منظم و یکنواخت بود.  
فاطمه یک لحظه وسوسه شد که تا  
سر چاه، اسب را چهار نعل بتازاند.  
ولی تنها با پایش ضربه‌ای ملایم به  
پهلوی اسب زد تا قادری سریع تر  
حرکت کند. سردهش بود. دسته‌ای از  
یال‌های اسب را در دست گرفت و  
دور انگشتانش پیچاند. این فقط یک  
عادت بود.

سرش را بالا برد و به آسمان نگاه  
کرد؛ آبی بود. خبری از ابرهایی که این  
همه برف فرستاده بودند، نبود. فاطمه  
به یال اسب نگریست و اندیشید که  
نبود بابا چه قدر طول خواهد کشید؟  
در این مدت، او و برادرانش چگونه  
باید زندگی کنند؟

ضخیمی

پوشید، روانه‌ی  
صحراء شود. دلش می‌خواست  
قدرتی تنها باشد. خانه‌ها را گذراند.  
ده با خانه‌هایی بزرگ و با سقف‌هایی  
گنبدی شکل، کم‌کم دور و دور و  
کوچک‌تر می‌شد.

حالا زمین ابلق و همواری مقابلش  
بود. می‌خواست ریتم آرام حرکت  
اسب را سریع تر کند. آفتاب بالا آمده  
بود و مقداری از برف‌ها را آب کرده  
بود. جایه‌جا روی دامنه‌ی وسیع برف،  
لکه‌های قهقهه‌ای رنگ زمین آشکار  
شده بودند. رد پای یک اسب و یک  
انسان که در کنار اسب پیاده رفته  
بود، روی برفها بود. فاطمه اسب را  
از روی همان رد پا به پیش می‌راند.  
دو روز دیگر ملا راهی سفری بود و  
فاطمه دلیل دلتنگی و اندوه خود را  
آن می‌دانست. ملا سفر کربلا را در  
پیش داشت، تا استخوان‌های پدرش  
را در خاک پاک قبرستان آن‌جا، به  
دست خاک بسپارد.\* این وصیت

همان لحظه در خانه به صدا درآمد. کسی که پشت در بود، نا آرام به نظر می رسید و لحظه‌های از کوبیدن در باز نمی‌ماند. علی و حسن به سوی در دویدند و فاطمه به اتاق رفت تا چادرش را بر سر کند. حیدر بود. نفس زنان و بريده گفته بود: «کاروان... کربلا... آمد!...» و سریع دور شده بود. علی و حسن نیز در پی اش دویده بودند. فاطمه پاپوش‌هایش را پوشید و بدون آن که در خانه را بینند، از خانه بیرون رفت. تمام ده شتابان به سوی دروازه می‌رفتند. فاطمه به دروازه رسید. بوی اسپند فضا را آکنده بود. آسمان آبی بود. غلام، یکی از اهالی ده، گوسفندی را روی زمین خوابانده بود تا لحظه‌ی ورود کاروانیان سر بردا. همه خندان بودند.

کاروان به دروازه رسید. فاطمه در آن بین اسب ملا را دید و خود ملا که با تمام شکوهش بر آن سوراخ بود و با آرامش لبخند می‌زد. گوسفند را سر بریدند. صدای صلوات با همهمه‌های در آمیخته بود. کاروان وارد شد. خانواده‌ها به سوی مسافرانشان دویدند و فاطمه هم.

ملاز اسب پیاده شده بود و خم شده علی و حسن را در آغوش داشت. فاطمه جلو رفت. ملا کمر راست کرد و به فاطمه نگاه کرد. هر دو لبخند زدند. هر دو به آسمان نگاه کردند. آسمان آبی بود؛ بدون هیچ تکه ابر سمجی که بیهوده بکوشید، آبی یکدست و بی کران آسمان را انکار کند. آسمان آبی بود، خیلی آبی!

\* در دوران قدیم برای دفن جسد در جایی دیگر، خصوصاً مناطق بسیار دور، جسد را در محل خاصی نگهداشی می‌کردند. جسد در آن محیط مخصوص پویسیده و به استخوان تبدیل می‌شد. سپس استخوان‌ها را به محل موردنظر می‌بردند. چون حمل جسد، با امکانات محدود آن زمان، ممکن نبود و انتقال استخوان‌ها راحت‌تر بود.

کاسه‌ها را درون سینی و سینی را روی ایوان قرار داد. ظرف و قاشق را لب حوض برد تا بعداً بشوید. پیش‌ها آمدند، در سکوت و بدون هیاهو. گرسنه بودند. جلو آمدند و به سینی و سه کاسه‌ی درونش نگاه کردند. علی به چهراش حالت غریبی داد و گفت: «اینا چیه؟» فاطمه کوزه‌ی آب را برداشت و از تعجب زده منتظر جواب ماند. آن دو خواست دست و صورت‌شان را بشویند. خودش نیز دستانش را شست و مشتی آب به چهراش زد. هنوز پاسخ علی را نداده بود. سه نفری روی ایوان نشستند و مشغول خوردن شدند. فاطمه به چهرهایشان نگاه کرد. به نظر می‌رسید از آن چه می‌خورند، لذت می‌برند. علی می‌گفت واقعاً خوشمزه است و حسن از فاطمه می‌خواست که فردا هم همین غذا را آماده کند. لبخند رضایت روی لبان فاطمه نشسته بود!

\* \* \*

صبح دل پذیری بود. یک ماه دیگر سپری شده بود. فاطمه از همان آغاز صبح که چشم گشوده بود، احساس نشاط خاصی می‌کرد. آسمان آبی زیباتر از همیشه بود. اوج بهار و زیبایی بود؛ اردیبهشت ماه! آن روز گنجشکان با نیرویی عظیم تر می‌خواندند.

فاطمه، علی و حسن روی ایوان نشسته بودند. فاطمه برایشان یکی از کتاب‌های ملا را می‌خواند. خود ملا خواندن را به فاطمه آموخته بود. حسن هم خواندن می‌دانست و علی حروف را به سختی از هم تشخیص می‌داد. آموزش او را ملا زمانی که بازمی‌گشت، کامل می‌کرد.

نبود، چون این مدت بیشتر شیر و ماست گاو را فروخته بودند. فقط چند پیاز و مقداری نان خشک داشتند. نان‌هایی ضخیم که آدم از خوردنش بازمی‌ماند! فاطمه فکری کرد. هاون را از مטבח بیرون آورد و در حیاط گذاشت. نان‌های خشک و پیازها را هم آورد. پیازها را پوست کند، چند تکه کرد و ته هاون انداخت. بعد نان‌ها را با کمی آب از کوزه، نمدار کرد و آن‌ها را هم در هاون ریخت. سنگی کنار هاون گذاشت و روی آن نشست. دستانش را دور دسته‌ی هاون قلاب کرد و شروع به کوبیدن نان‌ها و پیازها کرد. تمام خشم و دلتنگی خود را از نبود ملا، در دسته‌ی هاون جمع می‌کرد و با قدرت روی نان‌ها و پیازها می‌کوبید. نمی‌دانست کی قرار است پدرش بازگردد. احساس تنها ی می‌کردا!

غذایی که آماده کرده بود، ظاهر چندان زیبایی نداشت، ولی این تنها کاری بود که می‌توانست انجام دهد. دسته‌ی هاون را بیرون آورد. آن را در سینی مسی کوچکی گذاشت که کنارش بود. بعد ظرفی را از درون سینی برداشت. با قاشق بزرگی با احتیاط، آن چه را کوبیده بود، از هاون جدا کرد. شده بود یک قرص بزرگ به ارتفاع چهار انگشت. جالب بود؛ فاطمه کوشید نان و پیازها از هم نپاشند و به همان صورت منسجم باقی بمانند و موفق شد. آن را درون طرف قرار داد. هاون و دسته‌اش را تمیز کرد و به درون مطبخ برد. با همان قاشق بزرگ، غذا را به سه قسمت مساوی تقسیم کرد. هر قسمت را درون کاسه‌ای گذاشت.



موضوعی که در این شماره به آن پرداخته‌ایم، و شوخي بردار هم نیست، معضلي است که امروز و دیروز گریبان جامعه یا خیلی سر راستر بگوییم، جوانان ما را گرفته است و می‌گیرد. هیچ راه حلی هم ندارد، جز این که جوانان با جسم دل مراقب خود باشند. توانمندی‌های جوانان از خیلی وقت پیش، توسط بیگانگان شناسایی شده است. آن‌ها برای برخاستن و مدعی نشدن جوانان، در هر روز گار متناسب با زمانه، با رنگ و لاعی گول زندنده، آن‌ها را که باید در گیر زندگی، درس و در نهایت ساختن آینده‌ای درخشانی برای خود و جامعه باشند، درگیر مسائی می‌کنند تا نه تنها نتوانند سربلند و افتخارآفرین باشند، بلکه تا آخر عمر که شاید خیلی کوتاه هم باشد، وبال خانواده و جامعه‌ی خود شوند. و تازه این اول راه بدیختی است!

در این شماره در گفت و گو با خانم دکتر آناهیتا تاشک، روان‌شناسی سلامت، به موضوع اعتیاد و مصرف مواد روان‌گردن می‌پردازیم.

خود را از دست ندهند و هم به هدف شوم خود برسند. جالب است بدانید که یک مجموعه از این مواد اعتیادآور، داروهایی هستند که برای بیماری‌های خاص تجویز می‌شوند.

**چند مورد از این داروها و مورد مصرفشان را برایمان نام ببرید.**

■ همان‌طور که گفت، آن‌ها داروهایی هستند که برای بیماری‌های خاص تجویز می‌شوند. مثل «ترامadol» که یک داروی ضددرد است. یا قرص «اکس» که ابتدا برای افزایش اشتها به کار برده می‌شد، اما نوجوانان و جوانان به دلیل اثرات شادی‌آور و هیجان‌زایی این قرص، آن را مصرف می‌کردند، تا این که چند سال پیش، اثرات مرگ‌آور آن مطرح و اعلام شد.

**مواد روان‌گردن چیست؟**

■ همان‌طور که از نام آن‌ها مشخص است، مواد و یا داروهایی هستند که روی اعصاب اثر می‌گذارند و در فرد

**ابتدا تعریفی از اعتیاد و تاریخچه‌ای از مواد مخدر به خوانندگان مجله ارائه دهید.**

■ به طور کلی، عادت به هر چیزی که یک سلسله محدودیت برای فرد فراهم کند، «اعتیاد» نامیده می‌شود. البته این مطلب در مورد مواد مخدر و سوئمصرف داروها، کاربرد بیشتری دارد. در زمان‌های دور، شاید تنها ماده‌ای که به عنوان ماده‌ی مخدر در نظر گرفته می‌شد و فردی که از آن استفاده می‌کرد، معتاد نامیده می‌شد، تریاک و بعد از آن هروئین بود. در آن زمان‌ها و حتی در حال حاضر، مصرف مستقیم تریاک مشکلاتی را به وجود می‌آورد. این موضوع سودجویان را از هدف‌شان که آلوده کردن تعداد هرچه بیشتری از جوانان بود، دور و دورتر می‌کرد. آن‌ها برای نزدیکشدن به هدف‌شان تحقیقات زیادی به عمل آورده‌اند و به این نتیجه رسیدند که باید به طور مرتب، نوع مواد و چگونگی مصرف آن را متنوع‌تر کنند، تا هم بازار

■ افزایش دمای بدن و کاهش آب بدن (در پارتی‌هایی که این دارو مصرف می‌شود، افراد مجبور به مصرف آب فروان و مکرر هستند و این موضوع خطرات خاص خود را به دنبال دارد).



قیمت‌های روان‌گردن

■ تهوع و استفراغ.  
■ کاهش سدیم خون در اثر مصرف زیاد مایعات.  
■ سردرد، سرگیجه و تشنج.  
■ سرکوب شدید خون‌سازی مغز استخوان.  
■ افت شدید خلق در روزهای پس از مصرف.  
■ خستگی و افسردگی شدید تا یک هفته پس از مصرف.  
■ احتمال اعتیاد جسمی کم، ولی احتمال اعتیاد روانی بسیار زیاد است.  
■ احتمال سمی شدن کبدی.  
■ صدمه به اعصاب مغزی.  
■ بزرگ شدن پستان در آقایان.  
■ احتباس ادراری.  
■ تخریب عضلات مخطط (رابدومیولیز) که در نتیجه‌ی افزایش دمای بدن رخ می‌دهد و می‌تواند به علت رسوی مواد حاصل از این تخریب در کلیه، باعث آسیب به این عضو شود.  
■ میزان بروز مرگ در اثر مصرف اکستاسی ۲ نفر در هر ۱۱۰۰۴ مصرف‌کننده است. دختران جوان، به علت اثرات هورمون‌های جنسی زنانه، در صورت مصرف اکستاسی در معرض خطر بیشتری برای ابتلا به افت سدیم خون و به دنبال آن، تشنج هستند.

□ **اگر ممکن است در مورد روان‌گردن‌های جدید تحت عنوان «نخ» و «برنز» هم توضیح بدهید.**  
■ روان‌گردن‌های جدید خطرات جبران‌ناپذیری دارند. این دو ماده با ساختمان شیمیایی ناشناخته، به‌طور مستقیم روی مغز و اعصاب اثر می‌گذارند. از آثار آن‌ها خروج از هشیاری، اختلال در شناسایی، نزدیک دیدن بلندی‌ها و فاصله‌های دور، یعنی کوتاه دیدن ارتفاعات و

تغییرات عصبی و رفتاری به وجود می‌آورند. برای مثال، «اکستازی» یا «MDMA» یک داروی روان‌گردن است. MDMA برای اولین بار در سال ۱۹۱۲ توسط شرکتی آلمانی، به عنوان داروی اشتهازای ساخته شد. استفاده‌ی غیرقانونی از آن در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ در آمریکا رایج شد. استفاده‌ی از این ماده بیشتر در اماکنی چون کلوب‌های شبانه، میهمانی‌های آخر شب و در کنسرت‌های موزیک راک رواج دارد. در ایران با عنوان قرص شادی شناخته شده است.

به عنوان نمونه، فقط در مورد عوارض این ماده صحبت می‌کنم و بقیه‌ی داروهای مخدر با توجه به ساختارشان، اثرات مشابه و گاه شدیدتری دارند. به این نکته نیز توجه داشته باشید که داروها و مواد شیمیایی و مواد می‌توانند در آزمایشگاه و یا حتی به صورت دست‌ساز، می‌توانند عوارض جبران‌ناپذیر و غیرقابل بازگشته داشته باشند.

□ **چه عوارضی پس از مصرف اکستازی در فرد دیده می‌شود؟**

■ کاهش اشتها.  
■ تغییرات بینایی.  
■ گشاد شدن مردمک‌ها (افراد مصرف‌کننده در محل‌های مصرف مثل پارتی‌ها، با وجود کم بودن نور، مجبور به استفاده از عینک‌های آفتابی در شب هستند که علت آن، تحریک‌پذیری نسبت به نور است).  
■ حرکات غیرطبیعی چشم.  
■ توهם بینایی.  
■ افزایش ضربان قلب و فشار خون.  
■ تغییر در نظم حفظ دمای بدن.  
■ فک‌زدن‌های طولانی (صرف‌کنندگان، برای جلوگیری از حالت قفل شدن فک، مجبور به مصرف آدامس هستند. تا ساعت‌ها پس از مصرف این حالت، فک‌زدن‌های غیرطبیعی وجود دارد).  
■ لرزیدن، عصبی شدن، و تمایل نداشتن به استراحت.  
■ تمایل شدید برای مصرف مجدد این ماده پس از افت تأثیر اولیه.

□ **آیا عوارض شدیدتری هم دیده می‌شوند؟**  
■ بله، عوارض شدیدتری همچون، حالات احساسی غلوشده، اختلال خواب، کابوس‌های شبانه و حملات ناگهانی اضطراب و «دیوانگی».  
■ انقباض شدید فک و پارگی زبان در اثر فک زدن‌های طولانی  
■ عدم تمرکز، فراموشی و اختلال در یادگیری.

تشخیص ندادن افراد خانواده از دیگران را می‌توان نام برد. جالب است بدانید که بعضی از داروهای لاغری (بیشتر دختران مصرف می‌کنند) و حتی موادی که در بدن‌سازی (مورد توجه پسران) بهویژه در باشگاه‌های بدن‌سازی مورد استفاده قرار می‌گیرند، به صورت بسیار شدیدی، اعتیادآور هستند.

حتی ستاد مبارزه با مواد مخدر هشدار داده است که امروز موادی چون اکسیتازی و «LSD» را می‌توانند به ترتیب به عنوان قرص قند و تمبر، حمل و نقل کنند و بفروشند. بنابراین، شناخت هرچه بیشتر این مواد و هوشیاری نسبت به جنس و نوع آن‌ها بسیار ضروری است.

وقتی این عوارض مطرح می‌شوند، هر فردی وحشت می‌کند. اما تفکر نادرستی وجود دارد مبنی بر این که یک بار مصرف، کسی را معتاد نمی‌کند. یا این که من اراده دارم و هر زمان بخواهم، کنار می‌گذارم. آیا این گونه تفکرات درست هستند؟

قاطعانه بگوییم، حتی با یک بار مصرف هم فرد ممکن است به مصرف مجدد گرایش پیدا کند. مواد مانند حشیش (تحت عناین ماری جوان، سیگاری، علف، بنگ و...)، حتی با یک بار مصرف فرد را معتاد می‌کنند حتی می‌توانند جنون ماندگاری در فرد به وجود آورند. مواردی که به صورت ترکیبی تهیه شده‌اند، مانند آمپول‌های «تورجیزک» و «تمجیزک» نیز نه تنها با یک بار مصرف اعتیادآور هستند، بلکه فرد برای ترک نیز با شکست مواجه می‌شود و دفعات ترک زیاد خواهد بود؛ بهطوری که فرد خود را درمانده می‌بیند. توجه داشته باشید، طبق نظریه‌ای، داروها و مواد اعتیادآور روی قسمتی از مغز تحت عنوان «گذرگاه پاداش ۵ه» اثر می‌گذارند و این قسمت فرد را به ادامه مصرف ماده و یا عمل اعتیادآور تشویق می‌کند. بنابراین حتی یک بار مصرف هم، باعث افتادن در دام اعتیاد می‌شود. همیشه عنوان کرده‌ام، دامنه‌ی اعتیاد مانند «مثلث برخودا» است. افراد بدون این که حدود آن را بدانند و بدون این که بتوانند علامتی برای کمک بفرستند، به درون آن کشیده می‌شوند. پس بهترین راه، دوری از آن است. متأسفانه، یک سلسله گفتارهای نادرست در این مورد وجود دارند؛ از جمله: با یک بار مصرف اتفاقی نمی‌افتد؛ تفنتی و تفیری مصرف کردن مشکلی ایجاد نمی‌کند؛ مواد باعث افزایش تمرکز می‌شوند و اضطرابم را کم می‌کنند؛ با مصرف کارامدی و عزت‌نفس افزایش



دامنه‌ی اعتیاد مانند  
«مثلث بد مودا» است:  
بدون این که پنهان نماید  
اعلمتی برای هم  
بدون این که پنهان نماید  
بدرستند، به درون آن  
کشیده می‌شوند

می‌باید؛ من با اراده‌ام و معتماد نمی‌شوم؛ سیگار می‌کشم،  
اما معتماد نیستم! برای این که مورد قبول گروه دوستانم  
قرار بگیرم، در جمع مصرف می‌کنم؛ اگر مصرف نکنم،  
آن‌ها تحقیرم می‌کنند و برقسپ «بچه‌ننه، کوچولو  
و...» به من می‌زنند.

□ در مورد تقویت‌کنندگی مواد و داروها گفتید. آیا  
گرایش به سمت آن‌ها وجود دارد؟

■ جوانان، به دلیل هیجان‌طلبی و این که دورانی  
پر از تعارض را تجربه می‌کنند، و بیشترین زمان را با  
دوستانشان می‌گذرانند و می‌خواهند مورد قبول آن‌ها  
باشند، در معرض آسیب بیشتری هستند؛ مخصوصاً  
جوانان افسرده و مضطرب، افرادی که اعتماد به نفس  
پایینی را تجربه می‌کنند، و مشکلات خانوادگی و  
سابقه خانوادگی سوء‌صرف مواد دارند. البته افرادی  
که اختلالاتی مانند اختلال شخصیت‌ضداجتماعی و  
اختلال سلوک در نوجوانی داشته‌اند نیز، با احتمال  
بیشتری به سمت مصرف مواد کشیده می‌شوند و به  
تجربه‌ی گونه‌های جدید این مواد تمایل دارند.

□ آیا می‌توان گفت که جوانان در معرض خطر  
بیشتری هستند و آسیب‌پذیرترند؟

■ بله. بعضی از جوانان، چون هنوز ثبات خلقي و  
رفتاري پيدا نکرده‌اند، دچار نوعی عدم تعادل عاطفي  
و هیجانی هستند، در مرحله‌ای از رشد قرار دارند  
که می‌خواهند هم هویت خود را پيدا کنند و هم با  
نشان دادن بزرگ شدن خود، به استقلال برستند، در  
معرض آسیب بیشتری هستند. يك نکته‌ي ديگر در  
مورد جوانان آن است که در اين گروه، همراه با رشد  
جسماني، ارگان‌های جنسی نيز فعال می‌شوند و بعضی  
از آن‌ها، اين ادعای نادرست را باور می‌کنند که با  
صرف مواد روان‌گردن و محرك، می‌توانند تجربه‌های  
جنسی داشته باشند. اين نکته را هم فراموش نکنیم که  
نوجوان و جوان سرشار از انرژي و هیجان‌طلبی است  
و به همین خاطر، به دنبال روش‌های جدید تخليه‌ي  
اين هیجان خواهد بود. يكی از دلایل مصرف قرص‌های  
انرژي‌زا، روان‌گردن و محرك در مهمانی‌ها، همین  
مورد است. بسیاری از جوانان، بعد از رفع اثرات دارو،  
آسیب‌های جسمی و روانی جبران‌ناپذیری را تجربه  
می‌کنند که غیرقابل بازگشت هستند. علاوه بر اين  
آسیب‌ها، وابستگی به مواد روی رفتار فرد، نوع ارتباطات  
اجتماعی، يادگيري (بنابراین موفقیت تحصیلی) و  
آینده‌ی فرد، اثرات منفی دارد.

### سوغاتی

با چند نفر از همکاران به یک مأموریت خارجی رفته بودیم. سفر بسیار خوب بود و به همه خوش گذشت. البته از بخت بد، من با آقای تیموری هم اتاق شدم و به همین دلیل در آن مدت، از خواب ناز محروم بودم... آقای تیموری گوش خراش ترین خروپفها را در بین آدمهایی که می شناسم دارد.



به هر حال سفر به پایان رسید. روز آخر، همگی مشغول جا دادن سوغاتی ها در چمدان هایمان بودیم تا برای رفتن به فرودگاه و برگشتمن به وطن آماده شویم. اما آقای تیموری روی تختش خوابیده بود و مثل همیشه خروپف مفصلی راه انداخته بود. تا آن جا که خبر داشتم، چیزی هم برای خانواده اش نخربیده بود... بنابراین بیدارش کردم و خمیازه کشان گفتم: «تیموری جان، مگه به بچه هات زنگ زدی ببینی سوغاتی چی دوست دارن که براشون ببری؟»

گفت: «چرا بابا! زنگ زدم... کلی هم سفارش سوغاتی دادن.»

گفتم: «پس کو؟!... یک ساعت دیگه پرواز داریم.» گفت: «زنم و بچه ها توی این مدت دارن شب راحت می خوابن... قرار شد به عنوان سوغاتی، من ده روز بیشتر این جا بمومن.»

### سلیقه

مردی با یک دختر تحصیل کرده‌ی بسیار با سلیقه و امروزی ازدواج کرد. خواهرش به او گفت: «داداش جان... راستش تو آداب معاشرت تعریفی نداره... بعید می‌دونم بلد باشی با یه خانم باسلیقه و حساس، درست رفتار کنی. اگه دوست داشته باشی، خودم یواش یواش یه چیزهایی درباره‌ی روز برخورد با خانم‌های امروزی یادت می‌دم.»



- من که از خدا می‌خوام این چیزرا رو یاد بگیرم خواهر جون.  
- پس گوش کن... رمز اول: اگه زنت، یه لباس تازه خربید، یا دکور خونه رو عوض کرد، یا بهت هدیه داد، یا برات مریا پخت، باید این جمله رو بگی: به! این کاملاً منطبق با سلیقه‌ی منه!  
شب فرا رسید و مرد به خانه رفت. خانم محترم برای همسرش کیک زد آلو پخته بود. مرد مقداری از کیک خورد و گفت: «به به عزیزم!... این کیک کاملاً منطبق با سلیقه‌ی منه.»

- از چه لحظه؟  
- از لحظه اندازه... من دوست دارم کیک زیاد باشه تا چند تیکه‌ش برای فردا بمومنه.

### ظاهر سازی

اتوبوسی جلو یک رستوران جاده‌ای نگه داشت تا مسافران برای ناهار پیاده شوند. مسافران گرسنه به سرعت دور میزها نشستند و مشغول دادن سفارش به گارسون‌ها شدند. چیزی از شروع خوردن غذا نگذشته بود که:



آقا این لیوان چربه... قبل از من چند نفر تو شوشابه خوردن؟ چنگال من تمیز نیست. یه نفر ریشش رو توی ظرف ماست من کوتاه کرده!

کم کم سر و صدای مسافران بالا گرفت. آقایی از جا بلند شد و گفت: «هم‌سفران عزیز، بنده کارشناس رسمی اداره‌ی بهداشت هستم. اجازه بدین سری به آشپزخانه بزنم تا شما بتونین با خیال راحت غذاتون رو میل کنین.»

کارشناس بهداشت رفت و چند دقیقه‌ی بعد به سالن برگشت.

دوستان گرامی، گول قاشق و چنگال کشیف، لیوان‌های چرب و موهای توی برنج رو نخورین. این‌ها فقط برای حفظ ظاهره... به عرض شریف‌تون می‌رسونم که غذای این رستوران با گوشت الاغ طبخ می‌شه.»

### غیر مستقیم!

آقا فریدون مکانیک ماشین‌های سنگین از قبیل تریلی و کامیون بود. او و همسرش به تازگی صاحب فرزند شده بودند. آقا فریدون به ثریا خانم قول داده بود، در همه‌ی کارها کمکش کند. بنابراین هر وقت مهمان داشتند و ثریا خانم توی آشپزخانه مشغول کار بود، آقا فریدون تندرست می‌رفت و پوشک بچه را باز می‌کرد تا اگر کار خرابی کرده باشد، مادرش بباید و پوشک را عوض کند. فقط اشکال کار این بود که فریدون خان از توی اتاق بچه فریاد می‌زد و مثلًا می‌گفت: «خانوم... بچه سیل راه انداخته!»

ثریا خانم چندبار از همسر مهربانش خواهش کرده بود که در حضور مهمان‌ها این موضوع را به



صوت غیر مستقیم بگوید. بالآخره بعد از بحث‌های فراوان، آقا فریدون قبول کرد که سعی کند از آن به بعد کمی در لفافه حرف بزند.

یک شب که جماعتی از اقوام دور و نزدیک، مهمان آن‌ها بودند، ناگهان صدای گریه بلند شد. آقا فریدون فوراً به اتاق بچه رفت و پوشکش را باز کرد. با دیدن صحنه‌ای که پیش رویش بود، بینی‌اش را گرفت.

ثریا خانم از توی آشپزخانه گفت: «بچه در چه حالت؟»

آقا فریدون گفت: «چی بگم خانوم؟ ... موتور پیاده کرده.»

# پرندگی بی قرار غزل

زندگی و شعر حسین منزوی

محمد حسن حسینی

## نگاهی به شعر

منزوی را پرندگی بی قرار غزل نامیده‌اند. او غزل را به شیوه‌ای شبیه شعر نو می‌سروند. راز اصراری بودن غزل‌های او نظم فاخر، زبان و بیان ویژه، صور خیال، نگاه متفاوت و مضامین معاصر است. آشنایی و انس منزوی با موسیقی، به روانی و موسیقایی بودن کلامش کمک زیادی کرده است. غزل‌های پیروز منزوی، هنرمندی‌های گاه موفق این شاعر معاصر در قالب‌های نیمایی و سپید را کم‌رنگ کرده است.

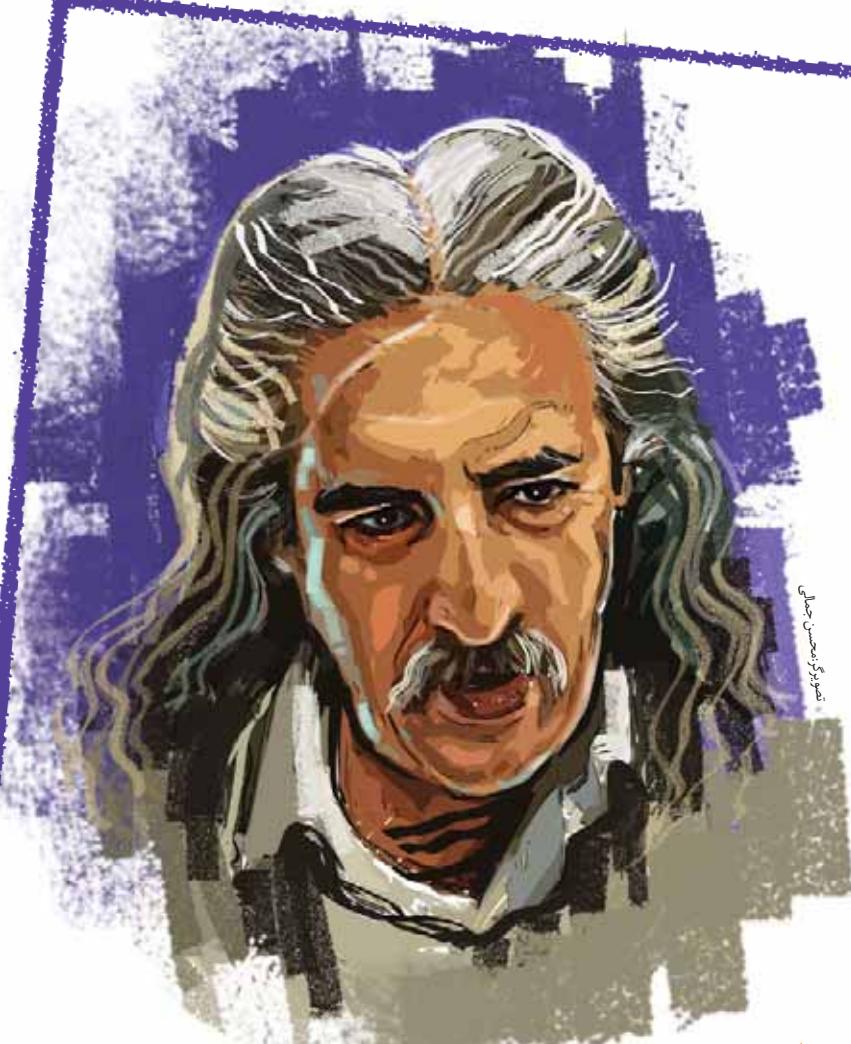
به اعتقاد منتقدان، غزل منزوی اگرچه همواره از حیث ذهن، زبان و گرایش‌های فکری با نوسان روبه‌رو بود، اما تأثیر بسیاری بر شاعران داشت. خود گذاشت و به نوعی فضای تازه‌ای در غزل معاصر ایجاد کرد و جسارتی به غزل سرایان جوان‌تر داد. روزگار جوانی منزوی روزگار رویکرد به مسائل اجتماعی و سیاسی بود و او به همراه افرادی مثل محمدعلی بهمنی، نقش مهمی در احیای قالب مهجور غزل داشت. منزوی غزل سرای عشق است. برخی منتقدان غزل او را ترکیبی از زیبایی‌شناسی سینمایی و تمہیدات شاعرانه‌ی حافظ دانسته‌اند.

## زندگی

حسین منزوی در نخستین روز پاییز ۱۳۲۵ در زنجان متولد شد و تحت تربیت مادری دانا و ادیب و پدری شاعر قرار گرفت. اگرچه بخشی از جوانی پرشور او به تجربه‌های ناتمامی چون تحصیل ادبیات در دانشگاه تهران و بعدها جامعه‌شناسی گذشت، اما چاپ اولین دفتر شعرش - حنجره‌ی زخمی تعزیز - در ۲۵ سالگی جامعه‌ی ادبی را شگفت‌زده کرد. این مجموعه جایزه‌ی معتبر ادبی آن سال را برایش به ارمغان آورد. منزوی سپس وارد رادیو و تلویزیون ملی ایران شد و در گروه ادب امروز شروع به فعالیت کرد. او چندی مسئول صفحه‌ی شعر مجله‌ی ادبی «رودکی» بود و در سال نخست انتشار مجله‌ی «سروش» نیز با این مجله همکاری داشت. او در سال‌های پایانی عمر به زادگاه خود بازگشت و سرانجام روح نا آرامش ۱۶ اردیبهشت ۱۳۸۳ در اثر یک بیماری سخت ریوی به ابدیت پیوست. عده‌ای منزوی را پدر غزل معاصر می‌دانند.

## آثار

حنجره‌ی زخمی تعزیز، با عشق در حوالی فاجعه، از شوکران و شکر، با سیاوش از آتش، از کهربا و کافور، همچنان از عشق، به همین سادگی، از ترمه و غزل، از خاموشی و فراموشی، با عشق تاب می‌آورم، گزیده‌ی ادبیات معاصر (نیستان)، مجموعه اشعار (نگاه)، دیدار در متن یک شعر (نگاهی به سی و شش شعر از شاعران معاصر)، آتش در نیزار (همکار ترجمه)، مه در محاک (همکار ترجمه)، فانوس‌های آفتابی (در مدح ائمه)، تیغ زنگزده (هجده افسانه از آذری‌جان با همکاری مهدی خطیبی)، ترجمه‌ی منظوم حیدربابای شهریار، این ترک پارسی‌گوی (بررسی شعر شهریار)، این کاغذین جامه (مجموعه برگزیده اشعار کلاسیک) و...



### گزیده‌ی اشعار

آن نه عشق است که بتوان بِغم خوارش برد  
یا توان طبل زنان بر سر بازارش برد  
عشق می‌خواهم از آن سان که رهایی باشد  
هم از آن عشق که منصور، سر دارش برد  
عاشقی باش که گویند به دریا زد و رفت  
نه که گویند خسی بود که جوبارش برد  
دلت ایشار کن آن سان که حقی با حق دار  
نه که کالاش کنی، گویی طرارش برد  
شوکتی بود در این شیوه‌ی شیرین روزی  
عشق بازاری ما رونق بازارش برد

\*\*\*

عشق یعنی قلم از تیشه و دفتر از سنگ  
که به عمری نتوان دست در آشراش برد

مرد میدانی اگر باشد از این جوهر ناب  
کاری از پیش رود کارستان ک آرش برد

\*\*\*

مثل سیب قصه‌ها

عشق را

از میان دونیمه می‌کنم

نیمه‌ای از آن برای تو

نیمه‌ای دگر برای من

بعد...

نیمه‌ها هم از میان دو پاره می‌شوند

پاره‌ای از آن برای روح

پاره‌ای دگر برای تن

# گرچه باشد درنوشتن شیرشیر

چنان‌چه در عبارت «قیاس به نفس»، قیاس به معنی تمثیل یا مقایسه است.

**استدلال تمثیلی و ادبیات**  
«مثل» به معنی کنار هم قرار دادن مطالب و رویدادهای مشابه به منظور مقایسه است و مراد از استدلال تمثیلی در ادبیات، تشبیه، داستان تمثیلی و ضربالمثل است. در اینجا به یک نمونه اشاره می‌کنیم:

**حکایت طوطی و بقال از مثنوی مولانا**  
بقالی در دکان خود، طوطی زیبا و خوش‌آوایی داشت. طوطی علاوه بر این که از دکان نگهبانی می‌کرد، با شیرین سخنی مشتریان را به دکان جلب می‌کرد و بازار بقال را گرم نگاه می‌داشت. روزی بقال به خانه رفته بود و از قضا گربه‌ای در دکان او، موشی را دنبال می‌کرد. طوطی هراسان و ترسان شد و برای حفظ خود از گزند گریه، به این سو آنسو می‌پرید که بال و پرش به شیشه‌های پر از روغن بادام خورد و شیشه‌ها فرو افتادند و روغن آن‌ها بر زمین ریخت.

وقتی بقال به دکان آمد و آن منظره را دید، از روی خشم طوطی را گرفت و آنقدر بر سرطوطی زد که پرهای سر طوطی ریخت و کم طاس شد. از آن پس طوطی خاموش شد و بعض گلویش را گرفت. از آن پس هم دیگر سخن نگفت. روزها گذشت و همچنان فضای دکان پر از اندوه بود. روزی مردی که اتفاقاً سرشن طاس بود، از آن جا می‌گذشت.

چشم طوطی به سر طاس مرد افتاد، ناگهان به صدا در آمد و گفت: «مگر تو نیز مانند من روغن ریخته‌ای که صاحبت بر سرت زده و کچل شده‌ای؟!»

طوطی اندر گفت آمد در زبان  
بانگ بر درویش زد که هی، فلان

## استدلال تمثیلی

در زندگی روزمره، برای بسیاری از تصمیم‌گیری‌ها یا نتیجه‌گیری‌ها، از یک ضربالمثل یا یک بیت شعر که مشابهتی با رویداد پیش‌آمده دارد، استفاده می‌کنیم، برای مثال، اگر بخواهیم کسی را به صبر و حوصله تشویق کنیم، از این ضربالمثل استفاده می‌کنیم: «گر صبر کنی ز غوره حلوا سازی!» اگر دیگران شرایط به خصوص فردی را درک نکرده و نتیجه‌ی نادرستی از عملکرد او گرفته باشند، می‌توان به آن‌ها گفت:

«هرکسی از ظن خود شد یار من!

از درون من نجست اسرار من»  
و وقتی درس آمار را مطالعه می‌کنیم، برای تفهیم این موضوع که یک نمونه همه‌ی خاصیت‌های جامعه‌ی آماری را دارد، از ضربالمثل «مشت نمونه‌ی خروار است»، پس نمونه بیانگر جامعه است، بهره می‌گیریم.

در همه‌ی مثال‌های بالا، بین رویداد پیش‌آمده و یک ضربالمثل یا یک بیت شعر، نوعی مشابهت وجود دارد که از طریق مقایسه‌ی آن‌ها حاصل شده است. استدلال «تمثیلی» یا «مقایسه‌ای» (قیاس) در حقیقت یافتن نوعی مشابهت بین دو چیز است. به عبارت دیگر، اساس استدلال تمثیلی، یافتن نوعی مشابهت است.

گاهی ذهن انسان در استدلال خود، حکمی را که درباره‌ی امری برقرار است، به رویداد دیگری که به نوعی با آن امر مشابهت دارد، تسری می‌دهد. در این صورت می‌گوییم که ذهن به استدلال تمثیلی پرداخته است. به تعبیر دیگر در تمثیل، ذهن حکمی را درباره‌ی امری جزئی درست می‌داند. سپس ملاحظه می‌کند که رویداد دیگری با آن به نوعی مشابه است. (این تشابه از طریق مقایسه‌ی آن امر با آن رویداد مشاهده می‌شود). پس حکم آن امر را به این رویداد سراحت می‌دهد. در نتیجه، کار ذهن در استدلال تمثیلی از جزئی به جزئی است؛ یعنی نتیجه‌ی یک امر را به یک رویداد تعمیم می‌دهیم. در گفت‌وگو، آثار ادبی و عالم فقه، غالباً به جای لفظ تمثیل، از کلمه‌ی «قیاس» استفاده می‌کنند.

همچنین، برای توصیف جهنم در سوره‌ی واقعه، آیه‌ی ۴۲ تا ۴۷ می‌فرماید: «در [امیان] باد گرم و آب داغ، و سایه‌ای از دود تار، نه خنک و نه خوش، اینان بودند که پیش از این ناز پروردگان بودند، و بر گناه بزرگ پاشاری می‌کردند و می‌گفتند: آیا چون مردیم و خاک و استخوان شدیم، واقعاً [باز] زنده می‌گردیم؟»

**استدلال تمثیلی و رابطه‌ی علت و معلولی**  
در بحث خداشناسی، برای اثبات وجود خدا از رابطه‌ی علت و معلولی استفاده می‌شود. می‌گویند وقتی به اجزای ساعت می‌نگریم، ملاحظه می‌کنیم که با چه دقیق و ظرفتی ساخته شده‌اند و کار می‌کنند. پس مشابه با آن، این جهان هستی با این عظمت، حتماً خالق یکتایی دارد. در اینجا از طریق مقایسه در نظم و دقیق جهان هستی و کار ساعت، با استفاده از استدلال تمثیلی، وجود خدا را اثبات می‌کنند.

**استدلال تمثیلی و ریاضیات**  
به چند نمونه از به کار گیری استدلال تمثیلی در ریاضیات توجه کنید:  
۱. وقتی از شما می‌خواهیم که عدد مناسب را در جای خالی تناسب  $\frac{9}{2}$  =  $\square$  قرار دهید، مبنای استدلال این است که چون صورت کسر سه برابر شده است، پس مخرج هم در مقایسه با صورت، به طور مشابه باید سه برابر شود تا تناسب برقرار باشد. در نتیجه، در جای خالی عدد  $2 \times 3 = 6$  را قرار می‌دهیم.  
۲. برای محاسبه حاصل، عبارت‌های جبری به کمک اتحادهای و برای اثبات برابری‌های مثلثاتی به کمک اتحادهای مثلثاتی، از استدلال تمثیلی استفاده می‌کنیم.

از چه کل با کلان آمیختی  
تو مگر از شیشه روغن ریختی  
وطوطی چون از عقل و درایت بهره‌ی کافی نبرده  
است، چنین قیاس یا استدلال تمثیلی را بروزبان  
آورده است.

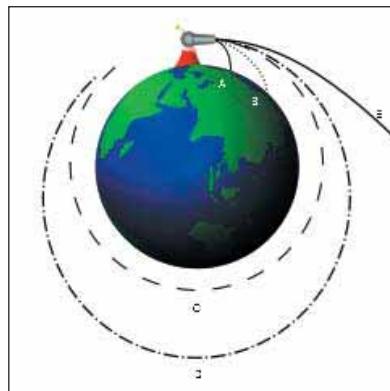
کار پاکان را قیاس از خود مگیر  
گرچه باشد در نوشتن شیر، شیر  
تا این که مولانا می‌گوید:  
آن یکی شیر است اندرا بادیه  
و آن یکی شیر است اندرا بادیه  
آن یکی شیر است که آدم می‌خورد  
و آن یکی شیر است که آدم می‌درد

**تریبیت دینی و استدلال تمثیلی**  
خداوند بزرگ در آیه‌ی ۲۷ سوره‌ی زمر می‌فرماید: «و در این قرآن از هرگونه مثلی برای مردم آوردیم، باشد که آنان پند گیرند.»

خداوند کریم برای این که بشر در کاملاً تری از بهشت، جهنم و قیامت داشته باشد، در قرآن کریم از استدلال تمثیلی استفاده کرده است؛ هرچند این توصیفات نشانه‌ای از آن واقعیت اصلی هستند و انسان از رسیدن به کنه آن صفت عالی عاجز است، برای توصیف بهشت، خداوند در سوره‌ی محمد آیه‌ی ۱۵ چنین می‌فرماید:

«توصیف بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده، چنین است که در آن نهرهایی از آب صاف و خالص است که بدبونشده و نهرهایی از شیر که طعم آن دگرگون نگشته، و نهرهایی از شراب (طهور) که مایه‌ی لذت نوشندگان است، و نهرهایی از عسل مصفی، و برای آن‌ها در آن از اتمام انواع میوه‌ها وجود دارد (واز همه بالاتر) آمرزشی است از سوی پروردگارشان. آیا چنین کسانی همانند کسانی هستند که همیشه در آتش دوزخ‌اند و از آب جوشان نوشانده می‌شوند که امعای آن‌ها را از هم متلاشی می‌کند؟!»

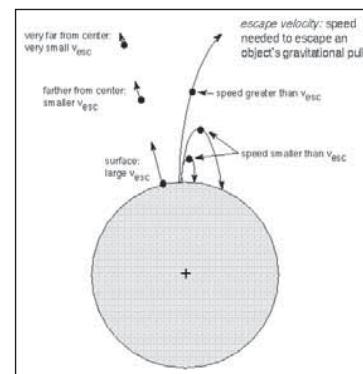
# سرعت فرار



پرتاب گلوله از فرار کوه

حداقل سرعت لازم برای گریز از قوهی جاذبه‌ی زمین «سرعت فرار» نام دارد. این سرعت را با  $v_e$  نمایش می‌دهیم. به شکل زیر توجه کنید. در فاصله‌ی  $r$  از مرکز کره‌ی زمین، گلوله با سرعت  $v_e$  پرتاب می‌شود. حداقل مقدار  $v_e$  برای گریز از قوهی جاذبه‌ی زمین مقداری است که انرژی جنبشی و انرژی پتانسیل نهایی گلوله صفر شود.

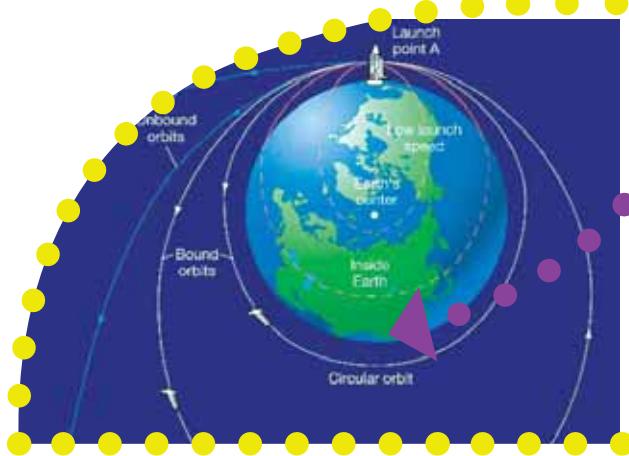
اگر گلوله‌ای را با سرعتی به سمت بالا پرتاب کنیم، پس از مدتی به سوی شما بر می‌گردد. اگر گلوله را با سرعت بیشتری پرتاب کنیم، تا ارتفاع بیشتری بالا می‌رود و مدت زمان پرواز هم طولانی‌تر می‌شود.



پرتاب گلوله به سمت بالا با سرعت بیشتر تا ارتفاع بیشتر شاخص در حال پرتاب گلوله به سمت بالا



آیا می‌توان گلوله را با سرعتی پرتاب کرد که دیگر به زمین بر نگردد؟ اگر گلوله‌ای را از فرار کوهی پرتاب کنید، در فاصله‌ای در پای کوه به زمین می‌خورد. اگر سرعت پرتاب را افزایش دهید، فاصله‌ی برخورد به زمین دورتر می‌شود. تصور کنید گلوله را با سرعت خیلی زیادی پرتاب کنیم. در این حالت گلوله زمین را دور می‌زند. آیا می‌توان گلوله‌ای را با سرعتی پرتاب کرد که از قوهی گرانش زمین فرار کند؟



منظومه‌ی شمسی، به شعاع کره و چگالی کره بستگی دارد. برای کره‌ای به شعاع  $r$  و چگالی  $\rho$ ، سرعت فرار جسم از رابطه‌ی زیر حاصل می‌شود:

$$V_e \approx 2/364 \times 10^{-5} r \sqrt{\rho}$$

در جدول زیر سرعت فرار گلوله از سطح اجرام گوناگون مثل کرات منظومه‌ی شمسی، خورشید تا سیاه‌چاله‌ها درج شده است.

Location	with respect to	$V_e^{[1]}$	Location	with respect to	$V_e^{[1]}$
on the Sun,	the Sun's gravity:	617.5 km/s			
on Mercury,	Mercury's gravity:	4.3 km/s	at Mercury,	the Sun's gravity:	67.7 km/s
on Venus,	Venus' gravity:	10.3 km/s	at Venus,	the Sun's gravity:	49.5 km/s
on Earth,	the Earth's gravity:	11.2 km/s	at the Earth/Moon,	the Sun's gravity:	42.1 km/s
on the Moon,	the Moon's gravity:	2.4 km/s	at the Moon,	the Earth's gravity:	1.4 km/s
on Mars,	Mars' gravity:	5.0 km/s	at Mars,	the Sun's gravity:	34.1 km/s
on Jupiter,	Jupiter's gravity:	59.5 km/s	at Jupiter,	the Sun's gravity:	18.5 km/s
on Saturn,	Saturn's gravity:	35.6 km/s	at Saturn,	the Sun's gravity:	13.6 km/s
on Uranus,	Uranus' gravity:	21.2 km/s	at Uranus,	the Sun's gravity:	9.6 km/s
on Neptune,	Neptune's gravity:	23.6 km/s	at Neptune,	the Sun's gravity:	7.7 km/s
in the solar system,	the Milky Way's gravity:	~1,000 km/s			
on the event horizon,	the black hole's gravity:	superluminal			

$$(k + u)_i = (k + u)_f$$

$$\frac{1}{2} m V_e^2 + \left( -\frac{G M_e m}{r} \right) = \dots$$

در این رابطه،  $M_e$  جرم زمین و  $m$  جرم گلوله‌ی پرتابی است، از رابطه‌ی بالا داریم:

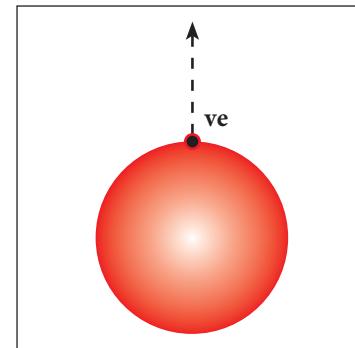
$$V_e = \sqrt{\frac{2GM_e}{r}}$$

اگر گلوله از روی سطح زمین پرتاب شود، یعنی مساوی شعاع کره‌ی زمین است. در این صورت برای سرعت فرار داریم:

$$V_e = \sqrt{\frac{2GM_e}{R_e}}$$

در این رابطه  $G = 6.67 \times 10^{-11} \frac{N \cdot m^2}{kg^2}$  و  $R_e \approx 6400 km$  (ثابت جهانی گرانش) با قرار دادن این مقادیر در رابطه، سرعت فرار در سطح کره‌ی زمین عبارت است از:

$$V_e = 11.2 km/s$$



دقیق کنید سرعت فرار گلوله از قوه‌ی جاذبه زمین برای گلوله‌ای که از سطح زمین به بالا پرتاب می‌شود، در حدود  $11.2$  کیلومتر بر ثانیه است. این سرعت  $34$  برابر سرعت صوت در دمای معمولی هواست. اگر گلوله را از فراز ارتفاع  $9,000$  کیلومتر به بالا پرتاب کنیم، سرعت فرار به  $7.1 km/s$  کاهش می‌یابد. سرعت فرار بر سطح هر جرم با مقاین کروی مثل سیارات

# فیلمبرداری

## تاریخچه

نخستین تلاش برای فیلمبرداری در ساخت اولین فیلم جهان یعنی «صحنه‌ی باغ راندیه‌ی» صورت گرفت که متحرك برای سینما. هنگامی که فیلمبرداری برای تلویزیون یا با استفاده از دوربین‌های ویدیویی صورت می‌گیرد، در زبان فارسی اصطلاحاً به آن «تصویربرداری» می‌گویند. اگرچه فیلمبرداری اساساً رابطه‌ی نزدیکی با عکاسی دارد، اما زیرمجموعه‌ی عکاسی نیست. بلکه عکاسی فن یا مهارتی است که فیلمبرداری از آن همانند فنون دیگر استفاده می‌کند تا اثری منسجم و قابل درک ایجاد کند.

نخستین نمایش نخستین فیلم برادران لوپیر اتفاق افتاد. پیش از نمایش نخستین فیلم برادران لوپیر اتفاق افتاد. اگرچه نخستین کوشش‌های برای تاباندن نور بر عناصر حساس به نور مربوط به اوخر قرن هفدهم است، اما تصویر متحرك شکل جدیدی از عکاسی بود و اصول زیبایی‌شناختی نوینی را می‌طلبید. در ابتدای پیدایش تصاویر متحرك، فیلمبردار و کارگردان معمولاً یک نفر بودند. اما با تکامل این شکل هنری و فناوری آن، به تدریج نقش کارگردان و فیلمبردار از هم جدا شد.

## فیلم خام

فیلمبرداری با حلقه‌های فیلم یا حسگرهای دیجیتالی تصویری آغاز می‌شود. پیشرفت‌هایی که در سال‌های اخیر در صنعت تولید فیلم خام صورت گرفته، سبب شده است طیف وسیعی از انواع فیلم، نخستین فیلمبرداران قرار گیرد. انتخاب نوع فیلم، نخستین تصمیمی است که هر فیلمبردار باید بگیرد. به غیر از انتخاب اندازه‌ی فیلم- اعم از ۸ میلی‌متری (غیرحرفه‌ای)، ۱۶ میلی‌متری (نیمه‌حرفه‌ای)، ۳۵ میلی‌متری (حرفه‌ای) و ۶۵ میلی‌متری (مختص فیلمبرداری از صحنه‌های عظیم و باشکوه و رویدادهای خاص)- فیلمبردار باید از نظر حساسیت به نور و رنگ نیز، فیلم مورد نظر و مناسب کار خود را انتخاب کند. هرچه اندازه‌ی فیلم بزرگ‌تر باشد، به‌طور کلی وضوح و کیفیت تصویر بالاتر است.



هنر و علم فیلم‌برداری است.

#### حرکت دوربین

یکی از وجوده فیلم‌برداری که آن را از عکاسی بهشت متمایز می‌کند، قابلیت حرکت دوربین فیلم‌برداری است که زوایای دید متفاوتی در طول فیلم‌برداری به بیننده می‌دهد. این حرکت نقش مهمی در بیان حسی تصاویر فیلم و ایجاد واکنش‌های عاطفی تماشگر نسبت به تصاویر روی پرده، ایفا می‌کند. مهم‌ترین این حرکت‌ها عبارت‌اند از:

«پن» یا حرکت افقی دوربین روی محور ثابت.

«تیلت» یا حرکت عمودی دوربین روی محور ثابت.

«دالی» (ارابه) که در آن دوربین روی سکویی چرخ دار قرار می‌گیرد. ارابه گاهی روی ریل و گاهی با چرخ‌های لاستیکی روی سطوح صاف حرکت داده می‌شود.

«کرین» (جرثقیل) نیز به حرکتی گفته می‌شود که در آن بهوسیله‌ی یک جرثقیل، دوربین از زمین بلند می‌شود و از ارتفاع‌های متفاوت فیلم‌برداری صورت می‌گیرد. گاهی نیز فیلم‌بردار دوربین را روی دست یا شانه‌ی خود حمل می‌کند.

#### منابع

۱. امید، جمال. فرهنگ سینمای ایران. نگاه. تهران. ۱۳۷۷.
۲. خرسند، بیژن. دایره‌المعارف سینمایی. امیرکبیر. تهران. ۱۳۶۳.
۳. دوایی، پروین. فرهنگ واژه‌های سینمایی. سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد. تهران. ۱۳۶۹.
۴. سادول، زری. فرهنگ فیلم‌های سینما. ترجمه‌ی هادی غربایی و دیگران. نشر آیه. تهران. ۱۳۷۷.
5. Bordwell, David; Kristin Thompson, Film Art. Mc Graw Hill, New York, 2004.
6. [www.wikipedia.org](http://www.wikipedia.org)

می‌کند. اما برخلاف چشم انسان

که قابل تغییر نیست، فیلم‌بردار می‌تواند عدسی‌های متفاوتی را برای مقاصد متفاوت انتخاب کند. عدسی انواعی دارد که مشهورترین آن‌ها عبارت‌اند از: «عدسی تله‌فتو» که برای فیلم‌برداری از راه دور کاربرد دارد؛ «عدسی زوم» که به فیلم‌بردار امکان می‌دهد، در حین کار و بدون حرکت دادن دوربین، موضوع فیلم‌برداری را جلو بیاورد و یا عقب ببرد؛ «عدسی وایدانگل» که دارای زوایه‌ی دید باز و وسیعی است و هنگامی به کار می‌رود که جا برای عقب بردن دوربین و گنجاندن حوزه‌ی وسیعی در تصویر نیست. این عدسی هم‌چنین در مواردی به کار می‌رود که هدف ایجاد حالاتی خاص در چهره‌ی بازیگر باشد.

#### عمق صحنه و وضوح تصویر

عمق صحنه قسمتی از حوزه‌ی دید عدسی دوربین است که در آن جسم یا اجسام دارای وضوح هستند و جزئیات خطوط‌شان به روشنی دیده می‌شوند.

#### نورپردازی

در یک تعریف ساده، روشن کردن صحنه برای فیلم‌برداری را «نورپردازی» می‌گویند. اما هنر نورپردازی بسیار فراتر از یک نوردهی ساده است. نورپردازی به‌طور قابل ملاحظه‌ای به واکنش‌های عاطفی بیننده هنگام تماشای فیلم کمک می‌کند. کنترل کیفیت نور، رنگ، جهت و شدت آن از عوامل مهم در

ابزار، مواد و مفاهیم فیلم‌برداری در فیلم‌برداری از مواد و ابزار متعدد و گوناگونی استفاده می‌شود که اهم آن‌ها عبارت‌اند از:

#### لابراتوار

لابراتوار محلی است که در آن، فیلم گرفته شده، طی مراحل خاص و پیچیده‌ی شیمیایی، ظاهر می‌شود؛ درست همانند وقتی که پس از عکاسی، حلقه‌ی فیلم را از دوربین بیرون می‌آوریم و آن را به عکاسی می‌دهیم تا ظاهر و سپس چاپ کند. فیلم‌های ویدیویی و دیجیتالی به این مرحله نیازی ندارند.

#### فیلترها (صفی‌ها)

فیلترها، ورقه‌های نازکی از طلق رنگی هستند که معمولاً جلوی دوربین فیلم‌برداری قرار می‌گیرند تا رنگ نوری را که به فیلم می‌رسد، تغییر دهند. مثلاً در فیلم سیاه و سفید، با قرار دادن فیلتر زرد جلوی دوربین، آسمان آبی تیره‌تر و ابرهای سفید، مشخص‌تر می‌شوند. در فیلم رنگی، فیلتر برای آن به کار می‌رود که نوع نور با حساسیت فیلم رنگی تطبیق داده شود. مثل موقعی که فیلم رنگی مخصوص فیلم‌برداری در محیط داخلی را برای فیلم‌برداری از صحنه‌های خارجی و در نور بیرون به کار می‌برند. گاهی فیلترهای رنگی را برای دادن حالت اغراق‌آمیز یا ایجاد احساسی خاص در صحنه، جلوی منبع نور قرار می‌دهند.

#### لنزا (عدسی‌ها)

دوربین همانند چشم انسان عمل

# گلهای عشاير

## در رامسر

گزارش نصرالله دادر و فاطمه خرقانیان

عکس: اعظم لاریجانی

دهمین اردوی سراسری دانشآموزان عشاير کشور

دهمین اردوی سراسری دانشآموزان دختر عشاير کشور (یدوارهی سال اصلاح الگوی مصرف) که با حضور ۷۵۰ دانشآموز دختر عشاير از ۲۱ استان کشور، سرپرستان و مریان استانها، محمدمهدي افشاری، نماینده مردم داراب در مجلس شورای اسلامی برگزار شد، طی سخنانی گفت: «بنده خوشحال هستم که حدود ۱۰ سال است، در دریای لطف و محبت دانشآموزان عزیز عشاير شنا می کنم. عشاير مردمانی خوب، مهربان، با محبت، با نشاط، سرزنشه و مؤمن هستند و نقش بسیار مهمی در مسائل اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور ایفا می کنند. بر همین اساس است که باید به مسائل علمی، آموزشی و پرورشی آنها اهمیت زیادی بدهیم.»

**اهداف برگزاری اردوی دانشآموزان عشاير**  
دکتر عباسی در ادامهی صحبت خود، با تشریح اهداف برگزاری اردوی سراسری دانشآموزان عشاير

مراسم افتتاحیه اردو آماده کنند. کم کم زمان برگزاری مراسم افتتاحیه فرا می رسید. مجری برنامه از دانشآموزان دعوت کرد تا در محل خود استقرار پیدا کنند. دانشآموزان به سرعت در جایگاههای خود قرار گرفتند. دانشآموزان هر یک از استانها در کنار هم نشسته بودند. در دست دانشآموزان هر استان، تابلویی بود که روی آن، نام استان آنها حک شده بود.

### مراسم افتتاحیه

آن روز، فضای سبز «اردوگاه میرزا کوچک خان رامسر»، با حضور دختران دانشآموز عشاير سراسری کشور، جلوه‌ی دیگری پیدا کرده بود. دختران دانشآموز عشاير، لباس‌های رنگارانگ محلی خود را پوشیده بودند و به جایگاه مراسم افتتاحیه اردو آمده بودند. همه‌ی دانشآموزان خوشحال و خندان بودند. به جرئت می‌توانم بگویم، آن روز یکی از بهترین روزهای زندگی آنها بود. آنها، کپه‌کپه دور هم جمع شده بودند و به زیانهای گوناگون، لهجه‌های محلی، باهم صحبت می‌کردند. چند دانشآموز از هر استان، با سوغات‌های محلی خود از دانشآموزان سایر استانها پذیرایی می‌کردند.

همه منتظر بودند که مراسم افتتاحیه دهمین اردوی سراسری دانشآموزان عشاير کشور آغاز شود. اغلب آنها، آن روز زودتر از روزهای دیگر زندگی از خواب بیدار شده بودند تا پس از اقامه‌ی نماز و صرف صبحانه، خود را برای شرکت در



واحد آموزشگاهی (۱۱۳۵۴ کلاس) مشغول به تحصیل هستند.

وی افزو: «آموزش و پرورش عشایر هم اکنون دارای ۱۷۵ واحد آموزشی شبانه روزی است، در صورتی که قبل از انقلاب اسلامی فقط یک واحد شبانه روزی داشت.

مدیر کل آموزش و پرورش عشایر، در صدر رشد قبولي دانش آموزان عشایر را در ۱۰ سال اخیر بسیار خوب توصیف کرد و گفت: «در حال حاضر در صدر قبولي دانش آموزان عشایر در دوره ابتدایی، ۹۵/۲ درصد است که نسبت به سال ۱۳۷۸، هشت درصد رشد نشان می دهد. هم چنین، در صد

وی افزو: «جوانان عشایر نیاز دارند هویت خود را بشناسند و خود را بیابند. نوجوانان و جوانان احساس می کنند که در این اردوها مورد توجه قرار می گیرند. بحث مشارکت در مناطق عشایری بسیار پررنگ تر از سایر نقاط کشور است، و ما در این اردو سعی می کنیم مشارکت را به سمت مشارکت علمی و هماندشی سوق دهیم. دانش آموزان هر سال در جلسات هماندشی این اردو شرکت می کنند و مقاله و انشا می نویسند و آثارشان مورد ارزیابی قرار می گیرند.

ما از ۱۰۴ ایل و ۵۵۲ طایفه، در این اردو نماینده داریم که هر یک فرهنگ، آداب، رسوم، موسیقی، و سیاه چادرها و سفید چادرهای خود را ارائه می کنند

ما در سال ۱۳۸۴، یک کتاب از اندیشه و قلم دانش آموز عشایر به چاپ رساندیم. در مقالات دانش آموزان عشایر، به وضوح احساسات پاک، عشق، ایثار، شهامت، طبیعت، و گل و گیاه موج می زند.»

### دانش آموزان عشایر از هوش بالایی برخوردارند

دکتر عباسی جمعیت عشایر کوچنده ای ایران را یک میلیون و ۱۸۶ هزار و ۳۹۸ نفر (۶۰۹ هزار و ۱۲۴ مرد و ۵۷۷ هزار و ۲۷۴ زن) ذکر کرد و گفت: «دانش آموزان عشایر ایران هوش و استعداد بالایی دارند و اگر امکانات آموزشی برای آنها فراهم باشد، از رشد علمی بسیار خوبی برخوردار خواهند شد. جمعیت دانش آموزان عشایر قبل از انقلاب ۷۸ هزار دانش آموز بود که این رقم در سال ۱۳۸۱ به ۱۸۱ هزار و در سال جاری به ۱۶۳ هزار دانش آموز رسید. این دانش آموزان در ۵۴۵۱

گفت: «در برنامه های تعلیم و تربیت رسمی فعلاً انتظاف چندانی وجود ندارد. معمولاً آموزش به صورت یک طرفه است که از سوی معلمان انجام می شود و دانش آموزان نقش کمتری دارند.»

وی افزو: «به منظور جبران ضعف های برنامه های تعلیم و تربیت رسمی، از برنامه های تعلیم و تربیت غیر رسمی که یکی از آنها برگزاری اردو های دانش آموزی است، استفاده می شود. پس برگزاری اردوها، جدا از آموزش رسمی نیست، اما با اهدافی به این شرح برگزار می شوند: پاسخ گویی به نیازهای روحی، روانی و جسمی جوانان، تقویت روحیه مشارکت و تعامل، آشنایی با خرد های فرهنگ ها و اقوام و ایلات، افزایش اعتماد به نفس دانش آموزان از طریق آشنایی با پیشینه های فرهنگی خود، توسعه های خلاقیت و نوآوری، افزایش آگاهی دانش آموزان عشایر از طریق آشنا کردن آنها با جنگل، دریا و فرهنگ مردم سایر استان ها. به دلیل همین اهداف آموزشی و پرورشی، با وجود همه مشکلات ما سعی می کنیم هر سال این اردو را برگزار کنیم.»

مدیر کل آموزش و پرورش عشایر کشور در ادامه با بیان این نکته که اردوی سراسری دانش آموزان عشایر نمادی از کثرت در عین وحدت و وحدت در عین کثرت است، گفت: «ما از ۱۰۴ ایل و ۵۵۲ طایفه، در این اردو نماینده داریم که هر یک فرهنگ، آداب، رسوم، موسیقی، و سیاه چادرها و سفید چادرهای خود را ارائه می کنند. بنابراین اردوی سراسری دانش آموزان عشایر با سایر اردوها متفاوت است و یک اردوی کاملاً آموزشی، فرهنگی و اجتماعی است.»



قبولي دانش آموزان عشایر در دوره راهنمایی هم اکنون ۹۶ درصد است که نسبت به ۱۰ سال پیش ۱۱/۲ درصد رشد کرده است.»

## دانشآموزان عشاير

### در دوره‌ی متوسطه معجزه کرده‌اند

دکتر عباسی در ادامه‌ی صحبت‌های خود، با ذکر این نکته که دانشآموزان عشاير در دوره‌ی متوسطه طی ۱۰ سال اخیر معجزه کرده‌اند، گفت:

«۱۰ سال پيش، در صد قبولی

دانشآموزان عشاير در ۴۶/۳ دوره‌ی متوسطه

در صد بود در صورتی که اکنون اين رقم به ۸۷/۴۶ در صد رسيده است که حدود ۸۹ در صد رشد نشان مي‌دهد. از

سال ۱۳۸۱ تاکنون نيز حدود ۳۶۰۰ نفر از دانشآموزان عشاير دوره‌ی پيش‌دانشگاهی به دانشگاه راه یافته‌اند و طي نامه‌ای

که از معاون سازمان سنجش آموزش کشور داشته‌ایم، دانشآموزان

عشایر از میانگین کنکور سراسری بالاتر بوده‌اند.»

حضور دانشآموزان با پوشش‌های رنگین، توانم با گویش‌های شیرین محلی، چشمان ناظران را به خود خيره می‌ساخت. گویی بخشی از تاریخ و تمدن کهن ایران زمین در يك نقطه گرد هم آمده است.

احساس غرور و عزت درون جمعیت موج می‌زد. دختران مقاوم عشاير، راضی از توجه مسئولان شاد و خشنود از حضور در اردوهای عشايری، با شيرينی‌ها و خوراکی‌های محلی از حضار پذيرايی می‌کردند.

اميد به آينده به وضوح از گفته‌هایشان پيدا بود. در ۱۰ سال اخیر، توجه به دانشآموزان عشاير افزایش قابل توجهی پيدا كرده است و آن‌ها پرکار و پر تلاش، افقی

مدیرکل آموزش و پرورش عشاير در پایان گفت: «دانشآموزان عشاير در ۱۱۳۴ آموزشگاه سيار، ۱۲۵۶ آموزشگاه نيمه‌سيار، ۲۸۸۶ مدرسه‌ی ثابت و ۱۷۵ مدرسه‌ی شبانه‌روزی مشغول به تحصيل هستند که ۱۳۷۳ مدرسه

آن‌چه در کل به ذهن متأادر می‌شود، عزم راسخ فرزندان غيور عشاير است که با وجود همه‌ی مشقت‌ها، هم‌چنان آرزوهای بزرگ را سزاوار خويش می‌دانند و گام‌هایي بلند برای رسیدن به آن‌ها برمی‌دارند





فضایی بود که اردو ایجاد کرده بود. عشايري در فضای سبز اردوگاه بود. در این چادرها، چهره‌ای اجمالی از زندگی عشاير به نمایش گذاشته شده بود. درون هر چادر، با صنایع دستی و عکس‌های مربوط به عشاير آن استان آراسته شده بود و بروشورهایی حاوی اطلاعاتی در مورد عشاير آن استان، برای آشنايی بيشتر مراجعه‌کنندگان، در اختیار آنان قرار می‌گرفت.

آن‌چه در کل از همه‌ی گفت‌و‌گوها و مشاهدات به ذهن متبار می‌شود، عزم راسخ فرزندان غیور عشاير است که با وجود همه‌ی مشقت‌ها، هم‌چنان آرزوهای بزرگ را سزاوار خویش می‌دانند و گام‌هایی بلند برای رسیدن به آن‌ها برمی‌دارند. اردوی دانش‌آموزان دختر عشاير، پس از سه روز به پایان رسید و اگرچه دوست نداشتم از آن‌ها جدا شویم، با آن‌ها خدا حافظی کردیم.

شایان ذکر است دهمین اردوی سراسری دانش‌آموزان پسر عشاير کشوار، از ۲۲ تا ۲۴ و اردوی دانش‌آموزان دختر از ۲۶ تا ۲۹ تیرماه سال جاری در اردوگاه میرزاکوچک خان رامسر برگزار شد.

برپایی سیاه‌چادرها و سفید‌چادرهای عشايري در فضای سبز اردوگاه بود. در این چادرها، چهره‌ای اجمالی از زندگی عشاير به نمایش گذاشته شده بود. درون هر چادر، با صنایع دستی و

عکس‌های مربوط به عشاير آن استان آراسته شده بود و بروشورهایی حاوی اطلاعاتی در مورد عشاير آن استان، برای آشنايی بيشتر مراجعه‌کنندگان، در اختیار آنان قرار می‌گرفت.

بیرون برخی چادرها، زنان مشغول پخت غذاهای محلی آن استان بودند.

بعضی در مشک دروغ می‌زدند و برخی نان محلی می‌پختند. گروهی هم به واسطه‌ی تلاقی اشعه‌ی خورشید با پولک‌های براق لباسشان، در میان جمع می‌درخشیدند، در این بین، موسیقی و نواهای محلی، اردو را جانی تازه می‌بخشید و نبض زندگی در شریان‌های اردو با قوت می‌زد. از یکی از دانش‌آموزان درباره‌ی کاستی‌های اردو پرسیدم، در پاسخ گفت: «این قدر به خوبی‌هایش فکر کرده‌ام که سختی‌هایش از یادم رفته است.»

محل خواب گرم و بدون کوچک‌ترین وسیله‌ی خنک‌کننده در گرمای تابستان، همراه با حشرات آزاردهنده‌ای که خواب شیرین هر مسافر را به تلخی می‌کشانند، احتمال شنیدن چنین پاسخی را برایم غیرممکن می‌ساخت.

این احساس رضایت حاصل

روشن را برای خود ترسیم کرده‌اند. مراسم افتتاحیه اردو سرانجام به پایان رسید و دانش‌آموزان سرشار از شور و شادمانی، گروه گروه به سمت محل اسکان خود رفتند تا پس از استراحت کوتاهی خود را برای

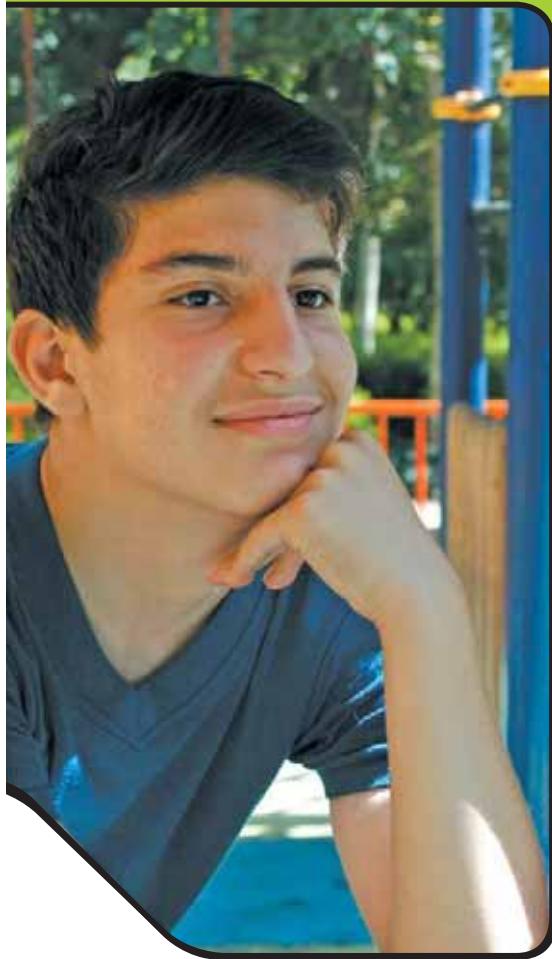
یکی از جذاب‌ترین بخش‌های اردو، برپایی سیاه‌چادرها و سفید‌چادرهای عشايري در فضای سبز اردوگاه بود

اجرای برنامه‌های سه‌روزه‌ی اردو آماده کنند.

### برنامه‌های اردو

بعد از ظهر آن روز، دانش‌آموزان طبق برنامه‌هایی که از سوی دفتر آموزش و پرورش عشاير تهیه شده بود، فعالیت‌های اردویی خود را آغاز کردند. آن‌ها به دو گروه با عنوان‌های «عدالت» و «پیشرفت» تقسیم شدند و هر گروه در زمان‌های تعیین شده، به فعالیت‌های آموزشی، ورزشی و تفریحی پرداختند. آموزش استفاده‌ی بهینه از انرژی، خطاطی، عکاسی، سوزن‌دوزی، و همچنین بازدید از موزه، برگزاری مسابقات والیبال، دو و آمادگی جسمانی، رفتن به دریا، برگزاری «نشست سینمای ایران و دانش‌آموزان عشاير»، «شب فرهنگ ایرانی»، از جمله برنامه‌های اردو بود که به شدت مورد توجه دانش‌آموزان واقع شد.

**برپایی نمایشگاه سیاه‌چادرها و سفید‌چادرها**  
یکی از جذاب‌ترین بخش‌های اردو،



طبق قانون‌های خداست، ولی انتخاب هر یک از آن‌ها با خود ماست. پس تمام علل و اسباب و قوانین موجود در هستی، مظاہر قضا و قدر الهی‌اند و آدمی بسته به این که از کدام یک از آن‌ها استفاده کند، قضا و قدرهای گوناگون و سرنوشت‌های مختلف در انتظار اوست.

### ● آیا علم پیشین خداوند به اعمال ما، مخالف اختیار و به معنی جبر نیست؟

■ اما مسئله‌ی علم خداوندی و این که آیا باعث می‌شود که انسان گردد یا نه، نیز از همین مقوله است. ابتدا باید بدانیم مفهوم درست علم الهی در مورد کاری که می‌خواهیم انجام دهیم، چیست. اگر

## اختیار است

## اختیار است

پله‌پله  
اندیشه

حسین امینی‌بوبا

## اختیار

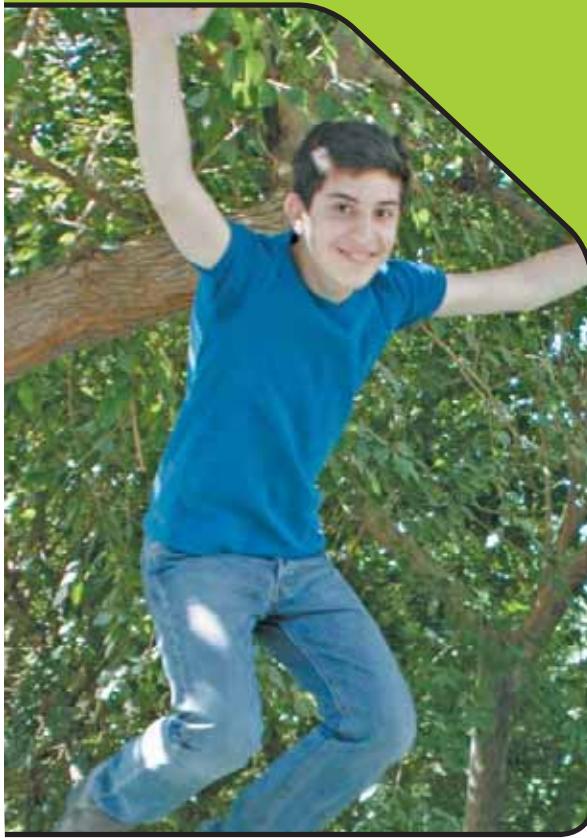
آیا خدا سرنوشت ما را تعیین می‌کند یا خودمان؟



- این که کارهای ما از قبل در کتابی ثبت شده است، آیا سرنوشتی غیرقابل تغییر را برای انسان رقم نخواهد زد؟

ثبت شده است. برعکس، اگر بیمار به جای این کار با خواست خود به پزشک مراجعه نکند یا اگر مراجعه کرد، به هر دلیل از نسخه‌ی پزشک استفاده نکند یا به پزشکی غیرمجرب مراجعه کند و... و هم‌چنان بیمار بماند، این همان سرنوشتی است که برای او در کتاب الهی از پیش ثبت شده است؛ سرنوشتی که خود او در آن نقش داشته است. پس خدای تعالی سرنوشت ما را با قید اختیار مقرر کرده است.

درست است که همه‌چیز در کتاب الهی ثبت شده است [حدید/۲۲،]، اما باید توجه داشت که این ثبت با قیدی همراه است؛ این قید که کار از قبل و با همه‌ی خصوصیات و حدود گزینه‌های رفتاری که در پیش می‌گیرد، سرنوشت‌های متفاوتی پیدا می‌کند. بله، خداوند در جهان آفرینش، سنت‌ها و قانون‌هایی برقرار کرده است و انسان را در انتخاب این سنت‌ها و قوانین آزاد گذاشته است. پس خود اوست که انتخاب می‌کند. پس خود افرادی که در وقوع آن‌ها مؤثرند، در کتاب الهی ثبت شده است. آن هم (تأکید می‌کنم) کامل و با همه‌ی جزئیات؛ یعنی دقیقاً به همان شیوه‌ای که انجام می‌گیرند. یعنی اگر بیماری فرضاً به پزشکی حاذق و با تجربه مراجعه کند و اوی تجویزی را مصرف کند و خوب شود، یا اگر دارو نخورد و هم‌چنان درممند کند و بیمار نیز آن نسخه را دقیق و کامل به کار بندد و خوب شود، این مجموعه است که در کتاب حق تعالی



هدايت الهی دو نوع است: بخشی جنبهی عمومی و همگانی دارد؛ یعنی همه بی هیچ قید و شرطی از این نوع هدايت که ارائه‌ی طریق است برخوردارند.

در قرآن می‌خوانیم: «آتا هدیناه السبیل اما شاکراً و اما کفوراً» [دهر/۳]: ما راه را به او انسان نشان دادیم خواه شاکر باشد و پذیرا شود

یا کفران ورزد.

یا در آیه‌ی ۵۲ سوره‌ی شوری خطاب به پیامبر (ص) آمده است: «انک لته‌دی الی صراط مستقیم»؛ ای پیامبر تو خلق را به راه راست هدايت می‌کنی.

بدیهی است که دعوت پیامبر (ص) نیز عام بوده است و همه مخاطب آن حضرت هستند. پس فرستادن پیامبران و همین طور عقل و فطرت هدايت‌هایی هستند که جنبهی عمومی دارند. اما هدايت دیگری نیز هست که در مرحله‌ی بعد قرار

کرده است؟ مگر چه فرقی می‌کند؟ پس این که خداوند از ابتدا و از قبل به اعمال ما آگاهی دارد، نمی‌تواند خدشه‌ای به انتخاب‌های ما وارد آورد. زیرا خداوند نیز آن‌چه را که ما با اختیار خویش انجام می‌دهیم، می‌داند. به تعبیر دیگر، عنصر اختیاری بودن کارها نیز جزء چیزهایی است که برای خداوند معلوم است.

قرآن مجید می‌فرماید: «اعملُوا مَا شِئْمَ اِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» [فصلت/۴۰] هرچه می‌خواهید انجام دهید که او (خدا) به آن‌چه انجام می‌دهید بیناست.

می‌بینید چنین علمی نه تنها نشان جبر نیست که تازه تأکیدی است بر مسئله‌ی اختیار. مگر نمی‌گوییم خداکاری را که ما با اختیار خویش انجام می‌دهیم می‌داند؟ و مگر نه این که در این فرض معنقدیم که علم خداوند خطانمی‌کند و حتماً واقع می‌شود؟ پس بی تردید باید اعمال اختیاری ما به دور از هر گونه جبری باشد تا علم خداوند مطابق با واقع باشد.

### ● اگر هدايت و ضلالت به دست خداست، پس اختیار انسان چه می‌شود؟

■ در این که هدايت و ضلالت به دست خداست هیچ تردیدی نیست. در قرآن مجید آیات متعددی به صراحت به این نکته اشاره دارند.

به عنوان نمونه، در آیه‌ی ۹۳ سوره‌ی نحل خداوند می‌فرماید: «يَضْلُّ مِنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مِنْ يَشَاءُ»؛ خدا هر که را بخواهد گمراه کند و هر که را بخواهد، هدايت می‌کند.

اما چگونه این موضوع با اختیار انسان سازگار است؟ باید بدانیم

تصور درستی از این موضوع داشته باشیم، خواهیم دید که این مورد نیز همان طور اختیار انسان را نفی نمی‌کند. چرا که گفتیم، علم الهی به هر حادثه‌ای همان‌طور که به‌وقوع می‌پیوندد، تعلق می‌گیرد. زیرا علم تنها ثبت حوادث است، آن‌چنان که روی می‌دهند؛ علم علت نیست.

فرض کنید کسی با دوربین مخفی از مردم کوچه و بازار فیلم‌برداری کند. آیا می‌توان گفت: به کارگیری این دوربین مخفی، آزادی و اختیار کسانی را که بی‌توجه به آن، به انجام کارهایشان مشغول‌اند، از بین می‌برد؟ معلوم است که پاسخ منفی است.

حال فرض کنید، دستگاه فیلم‌برداری پیش‌رفته‌ای اختراع شود که بتواند حوادث چند ساعت بعد را از قبیل فیلم‌برداری کند. اگر فردی برای آزمایش این دوربین، همین کار را انجام دهد یعنی به شکل مخفی، از صحنه‌ی خیابان و از افرادی که مشغول آمدو شد و فعالیت‌های روزانه هستند، فیلم‌برداری کند، آیا می‌شود فرض کرد به کارگیری این

این که خداوند نیز از ابتدا و از قبل به اعمال ما آگاهی دارد، هرگز نمی‌تواند خدشه‌ای به انتخاب‌های ما وارد آورد

دوربین مخفی جدید، آزادی و اختیار کسانی را که بی‌توجه به آن و آزادانه به انجام کارهایشان مشغول‌اند، سلب کرده است، و اجباری در آن‌ها پدید می‌آورد؟ مگر نه این است که دوربین جدید، تنها آن‌چه را که این افراد با انتخاب خود انجام می‌دهند، ثبت



خشندگی وی، باعث جلب هدایت الهی می‌شود. یا در سوره‌ی رعد آیه‌ی ۲۷ آمده است: «یهودی‌ایه من اناب»: خدا هر کسی را که به سوی او بازگردد، هدایت می‌کند. در این آیه نیز توبه و اتابه عامل و زمینه‌ساز هدایت الهی معرفی شده است. در آیه‌ی ۶۱ سوره‌ی عنکبوت خداوند می‌فرماید: «والذین جاهدوا فینا لنه‌دینهم سبلنا»: آنان را که در راه ما کوشش کردند، محققًا به راه‌های خویش هدایت می‌کنیم. در این آیه نیز جهاد در راه خدا شرط هدایت الهی شمرده شده است.

همان‌طور که می‌بینید، آیات قرآنی در این زمینه بسیار گویا و روشن هستند. بله، واقعیت آن است که کار خدا صرفاً هدایت کردن است، اما اگر کسی با انجام اعمال خلاف و گناهان، پرده‌ای روی حس تشخیص و درک خود کشید و با نافرمانی و گناه، سلامت فکر و اندیشه را از خود دور ساخت، نمی‌تواند از هدایت خداوند بهره‌مند شود. این خود اوست که دریچه‌ی روحی خویش را به روی حقایق بسته است.

چنین کسی در نتیجه‌ی عملکرد خود از هدایت خدا نمی‌تواند بهره ببرد. به عبارت دقیق‌تر، وی از انوار هدایت الهی که مدام در حال ریزش است، نمی‌تواند استفاده کند. درست مانند کسی که به جای بهره‌مندی از روش‌نایابی خورشید، با وسیله‌ای چشمان خود را می‌بندد یا به بیغوله‌ای سیاه و تاریک می‌گریزد. باز تکرار می‌کنم که اضلال در مورد خداوند (یضل من یشاء) به معنی گمراه کردن نیست، بلکه به معنای هدایت نکردن است. اما همان‌گونه که دیدید، این عدم برخورداری از هدایت الهی در واقع حاصل کار و طبق خواست خود آدمی است.

قرآنی در این زمینه است. از همین‌ها می‌بینید که ضلالت مخصوص کسانی است که دارای این اوصاف‌اند؛ کفر، ظلم، دروغ، اسراف، کفران و... و توجه دارید که همه‌ی این صفات در حوزه‌ی اختیار آدمی قرار دارند. پس این خود انسان است که با خواست خود و با کسب صفاتی منفی، زمینه‌ساز عدم هدایت و گمراهی خود می‌شود. با دقت در این آیات، مفهوم درست «ضلالت» نیز آشکار می‌شود. می‌بینید که گمراه ساختن یا ضلالت دقیقاً به معنی هدایت نکردن است، نه چیز دیگر. خدا وجودی سرشار از خوبی و کمال است. در نگاه درست، خدا هرگز گمراه کننده به معنای رایج آن نیست. می‌بینید که در این آیات همه‌جا از فعل «لایه‌دی» استفاده شده است؛ یعنی خدا هدایت نمی‌کند. پس ضلالت هم که گفته می‌شود، منظور نه گمراه کردن که هدایت نکردن است. و همان‌طور که گفته شد، این وضعیت نیز به‌واقع نتیجه‌ی صفات و اعمال اختیاری خود آدمی است.

درباره‌ی هدایت الهی نیز قضیه

این خود انسان است که  
با خواست خود و با کسب  
صفاتی منفی، زمینه‌ساز  
عدم هدایت و گمراهی  
خود می‌شود

دقیقاً به همین ترتیب است. یعنی اراده و خواست آدمی در جلب هدایت الهی نقشی بسزرا دارد. در سوره‌ی مائدہ آیه‌ی ۱۶ می‌خوانیم: «یهودی به الله من اتبع رضوانه سبیل السلام». در این آیه آمده است: پیروی از فرمان خدا و جلب

دارد؛ هدایتی که اختیار آدمیان و خواست خود آنان در بهره‌مندی از آن، نقش اساسی بازی می‌کند. به بیان دیگر، در این مرحله زمینه‌ها و شرایط هدایت و نیز عدم هدایت را خود آدمیان پدید می‌آورند. این شرایط در قرآن آشکارا بیان شده است. برای آشنایی با آن‌ها کافی است در آیات قرآنی جست‌وجوی ساده‌ای انجام دهیم.

○ در سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۵۸ آمده است: «خداوند گروه ستمگر را هدایت نمی‌کند». می‌بینید که در این آیه، ظلم زمینه‌ساز عدم هدایت است. در جایی دیگر نیز می‌خوانیم: «خداوند کافران را هدایت نمی‌کند».

○ در سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۳ فرموده است: «خداوند هدایت نمی‌کند کسی را که دروغ‌گو و کفران کننده است». در این جانیز می‌بینید که کافرو دروغ‌گویی و کفران مقدمه‌ی گمراهی و زمینه‌ساز آن شمرده شده است.

در سوره‌ی غافر آیه‌ی ۱۲۸ نیز می‌خوانیم: «خداوند کسی را که اسرافکار و بسیار دروغ‌گوست، هدایت نمی‌کند».

آن چه خواندید بخشی از آیات

## معما و سرگرمی

بهارک دماوندی

۱. آیا حاصل ضرب نامتناهی زیر به عددی همگرا می‌شود؟

$$P = \frac{7}{9} \times \frac{26}{24} \times \frac{63}{60} \times \dots \times \frac{k^r - 1}{k^r + 1} \times \dots$$

۲. از عبارات زیر چه نتیجه‌ی منطقی می‌توان گرفت؟

$A$  می‌گوید  $B$  و  $C$  هر دو راست می‌گویند.

$B$  می‌گوید  $A$  راست می‌گوید.

$C$  می‌گوید  $A$  و  $B$  هر دو دروغ می‌گویند.

۳.  $25^{25}$  عددی چند رقمی است؟

سپس روند قبل را برای نتیجه‌ی تفاضل و نتیجه‌ی

بعد عیناً تکرار کنید:

$$5553 - 3555 = 1998$$

$$9981 - 1899 = 8082$$

$$8820 - 0288 = 8532$$

$$8532 - 2358 = 6174$$

نتیجه‌ی آخر همان عدد  $6174$  است. در واقع با هر عدد چهار رقمی که شروع کنیم، به شرط این‌که ارقام همگی تکراری نباشند، روش بالا حداً کثر در هفت مرحله، عدد  $6174$  را به دست می‌دهد. خودتان مراحل بالا را برای چند عدد چهار رقمی تکرار کنید.

### شگفتی اعداد

عدد  $174$  را در نظر بگیرید و ارقام آن را چنان جایه‌جا کنید تا بزرگ‌ترین عدد ممکن ساخته شود؛ یعنی عدد  $7641$ . همین طور ارقام آن را به گونه‌ای مرتب کنید که کوچک‌ترین عدد ممکن حاصل شود؛ یعنی عدد  $1467$ . حال این دو عدد را از هم کم کنید:

$$7641 - 1467 = 6174$$

نتیجه‌ی تفاضل همان عدد اولیه است.

حال عدد دیگری مثل  $4959$  را در نظر بگیرید و همان مراحل بالا را اجرا کنید:

$$9954 - 4599 = 5355$$

### حل معما ۲

جمله‌ای که شما باید بگویید چنین است: «تو نه سکه‌ی مسی را به من می‌دهی و نه سکه‌ی نقره‌ای را.» این جمله حتماً درست است. چون اگر غلط باشد، به این معنی که شخص یا سکه‌ی نقره‌ای و یا سکه‌ی مسی را به شما خواهد داد. حال آن که طبق فرض اگر جمله‌ی شما غلط باشد، سکه‌ای به شما تعلق نخواهد گرفت. پس این جمله صحیح است و شما سکه‌ی طلا را خواهید گرفت.

### حل معما ۳

به جدول پر شده‌ی زیر توجه کنید. هیچ دو عدد متوالی در این جدول مجاور هم نیستند.

	۸	۵	
۱	۶	۲	۴
۳	۷		

### حل معماهای شماره‌ی قبل

#### حل معما ۱

کوچک‌ترین عددی که چنین ویژگی‌هایی دارد، عبارت است از  $2519$ ؛ چون:

$$2519 = (1259 \times 2) + 1$$

$$2519 = (839 \times 3) + 2$$

$$2519 = (629 \times 4) + 3$$

$$2519 = (50 \times 3 \times 5) + 4$$

$$2519 = (419 \times 6) + 5$$

$$2519 = (359 \times 7) + 6$$

$$2519 = (314 \times 8) + 7$$

$$2519 = (279 \times 9) + 8$$

$$2519 = (251 \times 10) + 9$$

پیش  
چشم تو

# بلدی بـشـنـوـیـ؟



موسیقی یا فیلم فرض می‌کنیم.

وقتی معلم در حال درس دادن است، ما باید با دقت به حرف‌های او گوش بدهیم تا درس را بفهمیم. بسیاری از ما در پایان کلاس نمی‌توانیم حرف‌های معلم را برای خود مرور کنیم. برای این‌که خوب گوش کردن را یاد نگرفته‌ایم.

از طرف دیگر، علت بسیاری از جدایی‌ها، قهرها و دشمنی‌ها، خوب نشنیدن است و البته در بسیاری از مواقع این خوب نشنیدن عمدی است.

شنیدن یکی از مهم‌ترین مهارت‌هایی است که باید آن را بیاموزیم. شنیدن هم مانند دیدن باید از عمق برخوردار باشد. یعنی وقتی ما مشغول شنیدن هستیم، باید بتوانیم منظور طرف مقابل را به خوبی درک کنیم و آن را از صافی‌های مورد علاقه‌ی خود عبور ندهیم. وقتی دوست شما می‌پرسد: «حالت خوب است؟» او فقط پرسیده است حالت خوب است یا نه. اما بسیاری از ما به دنبال منظور وی از این احوال پرسی هستیم.

شنیدن، مهارت فراموش شده‌ای است که نیاز به بازآموزی دارد. چرا که وقتی نوزادی چندماهه

خوب شنیدن یا خوب نشنیدن

یکی از مشکلات ما در ایجاد روابط بهتر با دیگران، با خودمان و با هستی، خوب نشنیدن است. ما معمولاً باهم حرف می‌زنیم، اما به یکدیگر گوش نمی‌سپاریم. درست زمانی که طرف مقابل ما مشغول بیان نظرات خود است، ما به جای گوش کردن به حرف‌های او، مشغول طراحی طرز بیان نظرات خود هستیم تا وقتی نوبت ما شد، حرف خود را بزنیم. به همین خاطر است که خیلی از ما معمولاً از بحث و گفت‌وگو به نتیجه نمی‌رسیم؛ خواه درباره‌ی مسائل اجتماعی باشد، خواه درباره‌ی مسائل شخصی و خانوادگی.

ما معمولاً موسیقی را هم خوب گوش نمی‌کنیم. حتی فیلم‌ها و سریال‌هایی را که می‌بینیم، نه خوب می‌بینیم و نه خوب می‌شنویم. به همین خاطر است که هر کدام از ما به سلیقه‌ی خودمان هدفی برای سازنده‌ی آن



در آینده مدیران  
کشور خود خواهد  
شد. اگر به این توانایی  
سلط نباشد، مدیر لایقی  
خواهد بود.

درباره‌ی اهمیت شنیدن  
مثال‌های زیادی می‌توان  
ارائه کرد. اگر به این اهمیت  
پی ببریم و راههای کسب  
مهارت شنیدن را بیاموزیم،  
به یکی از مهم‌ترین

مهارت‌های اساسی زندگی  
دست پیدا کرده‌ایم.  
من در آینده موانع خوب  
شنیدن را برایتان توضیح  
می‌دهم، ضمناً به پاره‌ای از  
تمرین‌ها که می‌توانند به ما  
کمک کنند تا بهتر بشنویم،  
اشارة می‌کنم. اگر مدتی این  
تمرین‌ها را انجام بدھید، به  
تدریج به شنونده‌ای ماهر

تبدیل می‌شوید.

بودیم، در این مهارت توانا بودیم.  
اما رفته‌رفته این توانایی را از دست  
داده‌ایم. یک نوزاد چندماهه حرف  
زدن را از راه شنیدن می‌آموزد. او  
خوب می‌شنود و به تدریج وقتی  
به قدرت تکلم دست پیدا می‌کند،  
هرچه راشنیده است تکرار می‌کند.  
(راهی که امروزه در آموزش زبان  
دوم هم از آن استفاده می‌شود.)

**مهارت شنیدن و آینده‌ی شما**  
اهمیت توانا شدن در مهارت  
شنیدن بسیار زیاد است. کیفیت  
آینده‌ی شما بستگی زیادی به  
توانایی در مهارت شنیدن دارد.  
امروز با خوب شنیدن، در درس‌ها  
موفق می‌شوید. با خوب شنیدن  
دسته‌های خوبی گرد خود فراهم  
می‌آورید. در آینده همین درس‌ها  
و دوستان به درستان خواهند  
خورد. شنیدن یکی از ابزارهای  
مدیریت موفق است. بیشتر شما



سید کمال شهابلو

# ترکا شوند قهرمان والیبال ایران

بودم. در آن سال‌ها، چهار بار عنوان قهرمانی لیگ برتر ایران، سه بار نایب قهرمانی لیگ برتر کشور و یک بار مقام سوم لیگ برتر را کسب کردیم. سه بار هم در رقابت‌های باشگاه‌های آسیا شرکت کردیم که یک مقام نایب قهرمانی و یک قهرمانی، مزد تلاش بجهه‌ها با راهنمایی‌های آقا مصطفی بود. در آن مسابقات من به عنوان کامل ترین بازیکن مسابقات شناخته شدم و کاپ بهترین بازیکن را بالای سر خود بردم.

خاطرات خوش انتخابی برای تیم ملی بزرگ‌سالان و شرکت در مسابقات آسیایی «بوسان» کره‌ی جنوبی، برای همیشه در ذهنم نقشه بسته است.

در سال ۱۳۸۱ پس از ۴۳ سال، تیم والیبال ایران توانست روی سکو برود و مقام نایب قهرمانی «مسابقات آسیایی» را کسب کند. در آن دوره نیز من به عنوان مؤثرترین و بهترین

برای من استراحت مطلق برای چندماه، یعنی خدا حافظی از دنیای قهرمانی، کنار گذاشته شدن از تیم صنام و دعوت نشدن به تیم ملی. به توصیه‌ی همیشگی پدر بزرگم، برای شفای دردم به بارگاه حضرت امام رضا(ع) سفر کردم. توسل به آقا، دوای دردم شد. هیچ‌کس باور نمی‌کرد، به یکباره مشکلات کمرم برطرف شود و به عرصه‌ی ورزش برگردم.

سال ۱۳۷۷ همراه شد با مسابقات قهرمانی جوانان آسیایی تهران. حضور من در تیم ملی جوانان و دست‌یابی تیم کشورم به مقام قهرمانی آسیا برای اولین بار، نقطه‌ی عطفی در زندگی ورزشی‌ام شد. افتخارات پی‌درپی‌ام در آن سال‌ها و تیترهای روزنامه‌های ورزشی، برایم جالب بود.

ده سال در تیم صنام بازی کردم و هفت سال از آن را کاپیتان تیم

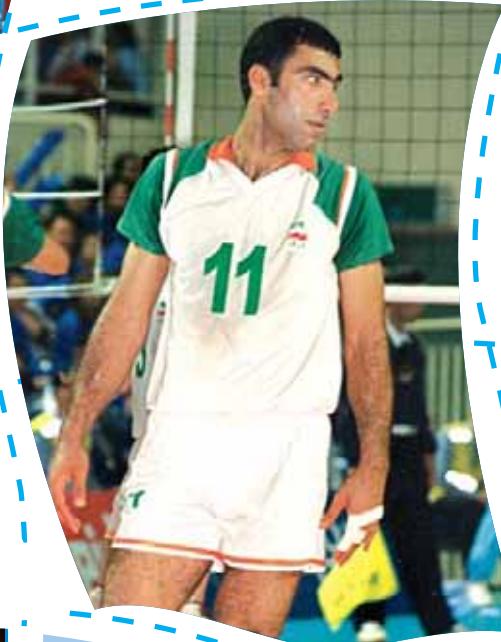
## از زبان محمد ترکا شوند

فراموش نمی‌کنم روزهایی را که برای کبوترای حرمش آرزن می‌ریختم و با چشمانی اشکبار، زندگی‌ام را مروی می‌کردم. تولدم در روستای «خلیل‌آباد» کنگاور کرمانشاه، نقل مکان خانواده‌ام از روستا به محله‌ی «جواد‌آباد» کرج، تیم‌های ورزشی مدرسه، هیکل درشتمن و خاطره‌های تلخ و شیرین دوران نوجوانی، عضویت در تیم فوتبال نوجوانان «دارایی» تهران در ۱۳۷۰ به عنوان دروازه‌بان، کنار گذاشتن فوتبال به خاطر نداشتن وسایل ورزشی، عضویت در تیم والیبال باشگاهی جوانان «فتح»، دعوت به اردوی تیم ملی امید، تمرینات در «باشگاه حیدرنسی» و انتخابیم توسط مصطفی کارخانه و عضویت در تیم «صنام»، رسیدن به اوج زندگی ورزشی، و ناگهان کمردردی شدید و خانه‌نشینی شدنم.



### محمد ترکاشوند در یک نگاه

- تولد: ۱۲ فروردین ۱۳۵۵
- محل تولد: روستای خلیل‌آباد از شهرستان کنگاور استان کرمانشاه
- ازدواج: ۱۳۸۰
- ورود به تیم ملی: ۱۳۷۷
- تعداد بازی‌های ملی: بیش از ۱۰۰ بازی
- مربیان و مشوّقان اصلی: مصطفی کارخانه و داود آهنگری
- تیم محبوب: بربازیل



### والیبال در گذشته تاریخ

- شروع مسابقات این رشته‌ی ورزشی به ۱۱۴ سال قبل برمی‌گردد، یعنی سال ۱۲۷۴ هجری شمسی.
- در جهان، ۲۵۰ هزار نفر به بازی در این رشته مشغول‌اند.
- ۲۱۸ کشور، عضو فدراسیون جهانی والیبال هستند.
- این رشته‌ی ورزشی، در سال ۱۲۹۹ هجری شمسی توسط میرمحمد ورزنده وارد کشور ایران شده است.

بازیکن شناخته شدم. در سال ۱۳۸۲، در مسابقات قهرمانی «مردان آسیا» که در چین برگزار می‌شد، شرکت کردیم و در آن مسابقات نیز پس از ۵۰ سال، مقام سومی را از آن خود کردیم.

سال ۱۳۸۴ بود که به تیم «پیکان» پیوستم. تمرینات مستمر در آن تیم نیز قهرمانی در لیگ برتر باشگاه‌های ایران و قهرمانی در جام باشگاه‌های آسیا در سال‌های ۱۳۸۴ و ۱۳۸۵ را به همراه داشت. حضور در تیم‌های گوناگون والیبال، چه در سطح ملی و چه باشگاهی، با موفقیت‌هایی همراه بوده است، ولی هیچ‌گاه به دنبال رکورددشکنی و کسب امتیازات شخصی نبوده‌ام و همواره راه را برای جوانانی که تازه به تیم می‌پیوستند، بازمی‌گذاشتم.

